

شما از آبِ گلِ آلود عبور کردید تا به خدا برسید
و من ...
و من آبِ را گلِ آلود کردم، که خدا را نبینم...!

رعایت بیت المال در زندگی شهدا

ناصر کاو ه

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاو ه

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد

امروز کشور ما به بزرگداشت شهدا احتیاج دارد. تهاجم دشمنان در سطح مسائل معنوی، بسیار مشکل سازتر از حملات سخت است... شهدا در زمانی که زنده بودند، با جان خودشان دفاع کردند؛ امروز با هویت و معنویت خودشان دارند از هویت کشور و اسلام دفاع می کنند.

امام خامنه ای: در دیدار با دست‌اندرکاران کنگره بزرگداشت

شهدای استان خراسان جنوبی

۱۴ آبان ۱۴۰۲



نباید گذاشت جوشش خون شهیدان فرو بنشیند زیران شهیدان هویت

ملت ایران هسته نند و ملت نباید هرگز فرو در آفرامش کند.

رهبر معظم انقلاب اسلامی، امام خامنه ای

۱۴۰۲/۱۰/۲۳

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاروان

بسم الرحمن الرحيم

رعایت بیت المال در زندگی شهدا
نویسنده: ناصر کاوه
گرافیک و طراح: علی کربلائی
ویراستار و حروف نگار: نرگس کاوه
مشاور طرح: مهدی کاوه
روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی
رسانه و فضای مجازی: لیلا عاقلی
قیمت: ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

سرشناسه: کاوه، ناصر، ۱۳۴۴
عنوان و نام پدیدآور: رعایت بیت المال در زندگی شهدا
مشخصات ظاهری: ۴۵ ص.
شابک:
۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
موضوع: شهیدان — ایران — بازماندگان — خاطرات
موضوع: Martyrs — Iran — Survivors — Diaries
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ — خاطرات
موضوع: Personal narratives — Iran-Iraq War، ۱۹۸۰-۱۹۸۸
رده بندی کنگره:
رده بندی دیوبی:
شماره کتابشناسی ملی:

فهرست

- مقدمه / ۶
امام خمینی / ۱۲
امام خامنه ای / ۱۳
شهید عالی / ۱۸
شهید خدایی / ۱۹
شهید مهدی باکری / ۲۲
شهید شهریار / ۲۳
شهید مطهری / ۲۶
شهید بابایی / ۲۷
شهید شاطری / ۳۶
شهید املاکی / ۳۷
شهید حمید باکری / ۳۷
شهید محمود کاوه / ۴۲
شهید قاسم سلیمانی / ۴۳



کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



در بیان زندگی نامه‌ی شهیدان سعی کنیم خصوصیات زندگی اینها و سبک زندگی اینها و چگونگی مشی زندگی اینها را تبیین کنیم، این مهم است امام خامنه‌ای

کتاب شهدا و بیعت‌الهمال، ناصر کاوی

این کتاب تقدیم می‌شود
به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)
امام خمینی (ره)، شهدا از صدر اسلام تا تمامی شهدای نظام مقدس
جمهوری اسلامی ایران و رئیس جمهور شهید، سیدابراهیم رئیسی و شهدای همراه

امام خامنه‌ای

...ما با شهدا معاصر بودیم و جهاد و ایثار و شهادت و گره‌گشایی‌ها و ایستادگی آنان در مقابل قدرتها را دیدیم اما نسل جوان، این موضوع را با وضوح و بداهتی که ما متوجه شدیم، نمی‌بیند، بنابراین هر یک از علما، روشنفکران، دانشگاهیان و صاحبان مناصب دولتی، باید به تناسب جایگاه خود نقش آفرینی کنند. راه مقابله با جنگ شناختی، اقتصادی، سیاسی و امنیتی جبهه دشمنان انقلاب اسلامی، استمرار راه شهدا و عمل به درس آنان یعنی مجاهدت، ایستادگی و مقاومت است...

...عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را و حزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی‌گیرند، نمی‌شنوند، والا اگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد، به برکت صدای شهیدان...



کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



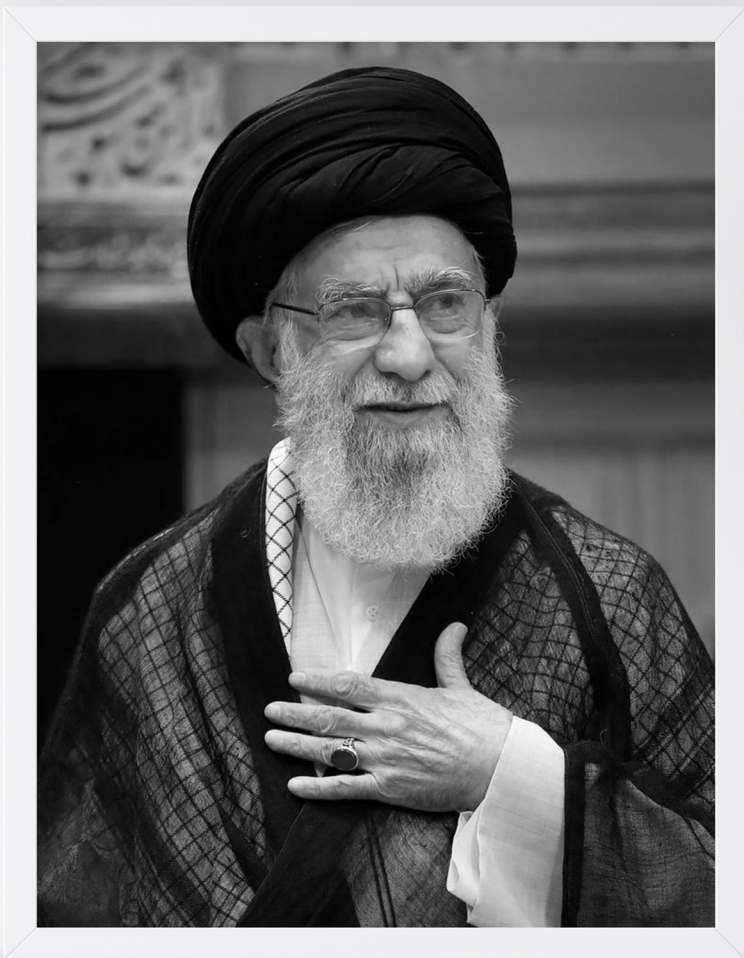
شهدا در محضر خدا هستند

قلم قاصر ما در وصف شهیدان چه توانند گفت، از شهیدان ارجمندی که خداوند تعالی در شأن آنان کلمه بزرگ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ را فرموده است، بشری قاصر مثل من چه تواند گفت. آیا بار یافتن نزد خداوند و ضیافت مقام ربوبی از آنان را می توان با قلم و بیان و گفت و شنود توضیح داد؟ آیا این همان مقام فادخلی فی عِبَادِی وَاَدْخَلِی جَنَّتِی نیست که حدیث شریف بر سید شهیدان و سرور مظلومان منطبق نموده است؟ آیا این جنت همان است که مؤمنان در آن راه دارند، یا لطیفه الهی آن است؟ آیا این بار یافتن و ارتزاق نزد رب الارباب همان معنی بشری آن است، یا رمزی الهی و والاتر و فوق برداشت بشر خاکی؟ بارالها، این چه سعادت عظیمی است که نصیب بندگان خاص خود فرمودی که ما از آن محرومیم. اکنون من به مادران و پدران مهربانی این بندگان خاص خدا و همسران و بازماندگان این عزیزان به جای تسلیت، تبریک عرض می کنم. یَا لَیْتَنِی کُنْتُ مَعَهُمْ فَافَوْزَ فَوْزاً عَظِیماً... امام خمینی، کتاب: ایثار و شهادت در مکتب امام خمینی، ص ۲۳

((مقدمه))

امام علی (ع) در مورد بیت المال مسلمانان بسیار سخت گیر بود تا آنجا که خود در سخت ترین شرایط زندگی به سر می برد و همواره خود را با افراد بی بضاعت و کم درآمد جامعه مقایسه می نمود و سطح زندگی خویش را با آنان تنظیم می نمود. به گونه ای که آن حضرت خوراک خویش را در صندوق می گذاشت و آن را مهر میزد که مبادا دیگران خورشتی بر آن بیفزایند. می فرمود دوست ندارم به جز چیزی که بدان علم دارم چیز دیگری در شکم وارد کنم خوراک آن حضرت غالباً نان جو و سرکه یا نمک، مایعات چرب گیاهی، شیر و خرما بود در حالی که دیگران از نان گندم و گوشت استفاده می کردند و اگر او می خواست می توانست بهترین غذاها را برای خود و خانواده اش تهیه کند. چون، غیر از بیت المال، اموال خصوصی فراوانی در اختیار داشتند. اما امام علی (ع) این رفتار را به عنوان یک الگو انجام داده و می خواست فرهنگ جامعه اسلامی را به این سوی رهنمون سازد. و کارگزاران، از هر جهت الگو و اسوه مردم باشند. امام علی (ع) عثمان بن حنیف فرماندار بصره را که در میهمانی اشرافی یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود از همین جهت مورد اعتراض و سرزنش قرار داد، به او فرمود: «آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد، آگاه باش امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



به برکت شهیدان، حزن و خوف ما از بین می رود

عزیزان من، برادران خوب، خواهران خوب! بدانید، (امروز هم پیام شهیدان اگر به گوش ما برسد، از ما خوف را وچزن را برطرف خواهد کرد. آنهایی که دچار خوفند، آنهایی که دچار حزنند، این پیام را نمی گیرند، نمی شنوند، وَا لا اِگر صدای شهیدان را بشنویم، خوف و حزن ما هم محو خواهد شد به برکت صدای شهیدان... این حزن و خوف ما را از بین خواهد برد و بهجت و شجاعت و اقدام را برای ما به ارمغان خواهد آورد...) ۰۴/مهر/۱۳۹۷
شهید چیت‌سازیان، شهید ابراهیم هادی، شهید وزوایی؛ همه‌ی اینها شهادتی هستند که چون معرفی شده‌اند و چهره‌های شان تبیین شده، مجموعه‌ای از جوانها هم به اینها دل بسته‌اند؛ وقتی دل می بندند، راه آنها را دنبال می کنند. این درست نقطه‌ی مقابل آن حرکتی است که سعی می کند دلبستگی‌ها را به نمادهای فساد، به نمادهای دنیاطلبی، به نمادهای هرزه‌گرایی جلب کند؛ ببینید این، نقطه‌ی مقابل آن است؛ این را شما دنبال بکنید، ان شاءالله که خداوند هم کمک تان خواهد کرد... امام خامنه ای، ۲۵/آذر/۱۳۹۸

کاری را ندارید، اما با پرهیزگاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری کنید.) [دشتی، ن ۵۴]
لباس او بسیار ساده و غالباً متشکل از یک شلوار تا نصف ساق، یک پیراهن تا روی پا و یک دوش انداز که از جلو تا روی سینه و از پشت تا روی باسن را می پوشانید که جنس آن‌ها از پشم یا کرباس و ارزش آن‌ها از سه تا چهار درهم و یا یک دینار تجاوز نمی کرد. همچنین تا جایی که امکان داشت امام لباس خویش را وصله می زد و از خرید لباس نو اجتناب می نمود.) [الری شهری، ۱۲۴۱ ق، ۳۵۷/۹]

آن حضرت در تقسیم بیت المال ترجیح و تفاضلی میان آحاد مردم قائل نبود و آن را بطور مساوی میان آن‌ها تقسیم می کرد و بیشتر اوقات از سهم خویش به نفع فقرا و مساکین صرف نظر می کرد. خود را مقید کرده بود که از بیت المال ارتزاق نکند. حتی در سخت‌ترین شرایط نیز نظیر زمان جنگ این سیره را ادامه داد در جنگ جمل از زمان حرکت تا پایان جنگ از اموال شخصی که از مدینه به همراه آورده بود استفاده می کرد و روزی هم که خواست از بصره برود در حضور مردم اعلام کرد: «من در این مدت از بیت المال ارتزاق نکردم اکنون هم چیزی به همراه نمی برم.» [مفید، ۱۳۷۴، ۴۳۲]

در جای دیگر فرمودند: «به خدا قسم من از بیت المال شما درهمی برای خود نخواهم گرفت مادامی که یک درخت خرما در مدینه داشته باشم» [مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۷۰/۴۰]

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی

و نیز فرمود: «یا اهل الکوفه اذا انا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ بِغَيْرِ حَلِيٍّ وَ رَاحِلَتِي وَ غَلَامِي فَأَنَا خَائِنٌ» [همان، ۱۳۷/۴۱] (ای مردم کوفه اگر من با چیزی به جز زیر اندازم و مرکب سواریم و خدمتکارم از میان شما خارج شدم پس خیانتکار خواهم بود.)

البته همان طور که حضرت علی علیه السلام فرمودند دیگران نمی توانند مثل او باشند. اما نکته مهم این است که پیروان آن حضرت مخصوصاً مدیران و کارگزاران حکومت اسلامی در راه و مسیر علی علیه السلام حرکت کنند و او را الگو و مقتدای خویش قرار دهند. هر چند شرایط زمانی و مکانی و موقعیتی جامعه کنونی با زمان امیرالمؤمنین علیه السلام از جهات مختلفی تغییر کرده است، و این خود مقتضای شیوه دیگری است.

اما در همین زمان هم از کسانی که دم از حکومت اسلامی می زنند و خود را خدمت گزار مردم می دانند انتظار می رود که زندگی علی گونه داشته باشند و خود را با افراد متوسط و پایین جامعه مقایسه کنند نه با سرمایه داران و اقشار مرفه جامعه که درد فقر و سختی زندگی را نچشیده اند و تا جایی که می توانند از بیت المال کمتر استفاده نمایند. همچون حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران که حتی مقید بودند از سهم امام و شهریه هم استفاده نکنند و با قناعت و صرفه جویی و ساده زیستی عمر پربرکت خویش را سپری نمود که درود خدا و انبیاء و اولیاء و فرشتگان الهی بر او باد. نمی شود یک مسئول نظام اسلامی دنبال جمع آوری ثروت و تأمین زندگی تجملاتی و پرزرق و برق باشد و دم از حکومت علوی بزند.

مهم تر از آنچه گفته شد این است که دست اندرکاران نظام اسلامی باید ب فکر حفظ و حراست از اموال عمومی و ثروت های ملی باشند و با شجاعت و دقت از ریختن و پاش و حیف و میل بیت المال جلوگیری کنند و راه و چاره ای اندیشیده شود که اموال عمومی در راه مصالح ملت مخصوصاً پابرهنگان و محرومان جامعه مصرف شود و مانع غارت و چپاول اموال ملت توسط عده ای خیانتکار شوند و در این راه می توانند به مولا و مقتدای خویش امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقتدا کنند. چرا که ایشان تا آخرین لحظات عمر خویش به دنبال اجرای عدالت و حفظ و حراست اسلام و اموال مسلمین بودند و از خطرات و کارشکنی ها و مخالفت های معاندین و مخالفین و منحرفان بیم به خود راه ندادند.

... شما چگونه میخواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند. اگر ما دنبال مسایل خودمان رفتیم، به فکر زندگی شخصی خودمان افتادیم، دنبال تجملات و تشریفاتمان رفتیم، در خرج کردن بیت المال هیچ حدی برای خودمان قایل نشدیم - مگر حدی که در دسر قضایی درست بکند! - و هر چه توانستیم خرج کردیم، مگر اعتماد مردم باقی میماند؟ مگر مردم کورند؟ ایرانیان همیشه جزو هوشیارترین ملتها بوده اند؛ امروز هم به برکت انقلاب از هوشیارترینهایند؛ از هوشیارها هم هوشیارترند. آقایان! مگر مردم نمی بینند که ما چگونه زندگی میکنیم؟

آن وقتی که جوان حزب اللهی ما به جهاد یا به سپاه یا به فلان وزارتخانه میرفت و به او میگفتند که چه قدر حقوق میخواهی، میگفت این حرفها چیست، مگر من برای حقوق آمده ام؟ اصرار میکردند که بالاخره زندگی خودت و زن و بچه ات باید بگردد؛ یک چیزی بگیر. به نظر شما اینها افسانه است؟ به نظر من اگر شما بروید در دنیا این را نقل کنید، چنانچه کسی وضع چند سال قبل ما را ندیده باشد، خواهد گفت که افسانه است؛ ولی این واقعیت است. این رویداد، در همین ایران و در همین تهران و در همین وزارتخانه های ما اتفاق افتاد؛ یکی، دو مورد هم نبود. نماینده ی مجلس وقتی اول بار به او حقوق دادند، خجالت کشید حقوق را بگیرد! بعضی از دوستان ما در دوره ی اول نمایندگی مجلس، شرمشان آمد و ننگشان کرد که حقوق بگیرند! گفتند ما حقوق بگیریم!؟

برادران! من و شما داریم از آن ذخیره میخوریم؛ فراموش نکنید، آن را مردم دیدند. نمیشود ما در زندگی ما دی مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلیشان از اولیات زندگی محرومند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت. نمیگویم مثل پیامبر باشیم، نمیگویم مثل امیرالمؤمنین - که شاگرد پیامبر بود - باشیم؛ که انسان آن مطالب را که میخواند، تنش میلرزد. امیرالمؤمنینی که زهدش در زندگی و دنیا مثل سایر است و مسلمان و غیرمسلمان آن را میدانند، درباره ی پیامبر میگوید: «قد حقر الدنیا و صغرها و اهون بها و هونها» (۱۶)؛ دنیا را تحقیر کرد - یعنی همین لذایذ و بهره مندیها و برخورداریهای دنیا را کوچک کرد - به آنها توهین کرد و سبکشان نمود.

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی

در قبا برای پیامبر آب آوردند و چیزی هم مثل غسل قاطی آن کردند. پیامبر فرمود: من این را حرام نمیکنم، اما نمیخورم. این دو، دو چیز است؛ یا آب یا غسل. آن را از ما نخواستند. اگر از من و شما بخواهند، پدرمان درآمده است! مگر ما میتوانیم آن طور زندگی بکنیم؟ پیداست که آن نفس قدسی ملکوتی، یک چیز دیگر است.

امیرالمؤمنین در همین جمله میفرماید که خدای متعال به پیامبر فهماند که اگر من دنیا را به اختیار از تو میگیرم، برای این است که چیز شیرینتری به تو بدهم. آن چیز شیرینتر را اولیای خدا میدیدند. من و شما آن را حس نمیکنیم؛ اما در آن راه باید برویم، در آن راه باید قدم برداریم، کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بیجا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان پردازیم.

من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم. یکی از شماها معلم بود، یکی دانشجو بود، یکی طلبه بود، یکی منبری بود، همه مان این طور بودیم؛ اما حالا مثل عروسی اشراف عروسی بگیریم، مثل خانه‌ی اشراف خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابانها حرکت کنیم! اشراف مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریششان تراشیده بود، ولی ما ریشمان را گذاشته‌ایم، همین کافی است!؟ نه، ما هم مترفین میشویم. والله در جامعه‌ی اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید. از آیه‌ی شریفه‌ی «واذا اردنا ان نهلك قريةً امرنا مترفوها ففسقوا فیها» (۱۷) بترسیم. ترف، فسق هم دنبال خودش می‌آورد.

اندازه نگهدارید؛ دولت مخارجش زیاد و سنگین است. مخارج سنگین دولت منجر به این میشود که مثلاً در فلان بخش سوبسید را بردارند. این، سیاست درست و متین و منطقی هم است؛ شکی در آن نیست، باید هم انجام بگیرد، چاره‌ی هم نیست، روی مردم هم فشار می‌آید؛ اما این مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم.

اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از تغییر دکوراسیون اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسؤول قضایی و فلان مسؤول در بخشهای گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطاست. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد ماشین جدید بیاوریم و بین دستگاهها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم. نه، این خلاف است. برای این کارها حد بگذارید. دستگاهها باید بخشنامه کنند و در مورد این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه‌ها و خرجهای اضافی حدی معین بکنند. من نمیگویم مثل بعضی از تندروها باشیم که میگویند در مسجد بنشینیم و وزارت کنیم؛ نه، در مسجد نمیشود. وزارت کردن، یک ساختمان و چهار تا اتاق و تعدادی مسؤول و یکمقدار هم بالاخره امکانات برای زندگی آن آقای که میخواهد خدمت بکند، میخواهد؛ اما باید در حدی باشد.

گاهی از جاهایی گزارشهای نومیدکننده‌ی میرسد و در برخی موارد انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانی‌ش مینشیند؛ رعایت کنید. سؤال میکنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا؟ میگویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی؟! آقایان مسؤول در شورای امنیت کشور یا جاهای دیگر، بنشینند معین کنند و مسأله را در جایی بپزند؛ من هم اگر باید دخالت کنم، بگویند در جایی دخالت کنم. این چه وضعی است که همین طور بیحساب و کتاب جلوی هر وزارتخانه و اداره‌ی، دهها ماشین به رنگهای گوناگون متعلق به مسؤولان آن جا به چشم میخورد؟! چه کسی چنین چیزی را گفته است؟

گزارش آمده که روحانی عقیدتی، سیاسی در یکی از دستگاهها، خودش ماشین دارد، ولی ماشین دولتی سوار میشود! من نوشتم که حق ندارد این کار را بکند. برای من جواب آمد که این کارویه است و همه میکنند! این آقا خودش یک ماشین دارد، که برای خودش لازم است؛ یکی هم خانمش دارد و نمیشود که خانمش از این ماشین استفاده کند! عجب! این چه حرفی است؟

من الان اعلام میکنم و قبلاً هم نوشتم و این را گفتم که آن وقتی که آقایان امکانات شخصی دارند، حق ندارند از امکانات دولتی استفاده بکنند. اگر ماشین دارید، آن را سوار شوید و به وزارتخانه و محل کارتان بیایید؛ ماشین دولتی یعنی چه؟ والله اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمیگرفتم که مرتب ملاحظه‌ی جهات امنیتی را توصیه میکنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم.

به حد ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور میکند، روحانیون را از مردم دور میکند. روحانیون، به تقوا و بیاعتنایی به دنیا در چشمها شیرین شدند. بدون ورع و بدون دوراندختن دنیا، نمی‌شود در چشمها شیرین ماند. مردم رودر بایستی ندارند؛ خدا هم با کسی رودر بایستی ندارد.

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاروان

من بارها عرض کرده‌ام که خدای متعال در چند جای قرآن درباره‌ی بنی اسرائیل میگوید: «و فضلناهم علی العالمین» ما شیما را بر همه‌ی مردم دنیا برتری دادیم. همین بنیاسرائیلی‌ها که باز قرآن درباره‌ی آنها میفرماید: «و ضربت علیهم الذلّة والمسکنة و باؤا بغضب من الله» چرا؟ رفتار خود آنها موجب چنین وضعیتی شد. مگر خدا با من و شما قوم و خویشی دارد؟ مگر خدا با جمهوری اسلامی و با این اسم قوم و خویشی دارد؟ من و شما هستیم که باید معین کنیم این جمهوری، اسلامی است، یا اسلامی نیست؛ این هم در رفتار ماست.

البته بسیاری هم هستند که دندان این چیزها را کشیده‌اند و دور انداخته‌اند و به زندگی ساده ساخته‌اند و وسوسه‌ها اینها را به طرف خودش نکشاده است. من اینها را در میان مسؤولانمان - معلمان و غیرمعلمان - می‌شناسم؛ کم هم نیستند. اینی که من عرض می‌کنم، جمع و اقلیتی هستند؛ اکثریتی نیستند. واقعاً جمع قابل توجهی هستند که به این چیزها بیاعتنایند و همان طوری که قبل از انقلاب و اول انقلاب زندگی میکردند، همان‌گونه زندگی میکنند؛ این درست است. پس، محبت و اعتماد مردم، از راه بیان صادقانه و صحیح واقعیتها حاصل می‌شود.

بیانات در دیدار کارگزاران نظام

۲۳/۰۵/۱۳۷۰

امام طرفدار جدی حمایت از محرومان و مستضعفان بود؛ امام نابرابری اقتصادی را با شدت و حدت رد میکرد؛ اشرافیگری را با تلخی رد میکرد؛ به معنای واقعی کلمه امام طرفدار عدالت اجتماعی بود؛ طرفداری از مستضعفان شاید یکی از پر تکرارترین مطالبی است که امام بزرگوار ما در بیاناتشان گفتند؛ این یکی از خطوط روشن امام است؛ این یکی از اصول قطعی امام است، همه باید تلاش کنند که فقر را ریشه‌کن کنند؛ همه باید تلاش کنند که محرومان را از محرومیت بیرون بیاورند و تا آنجایی که در توان کشور است، به محرومان کمک کنند. از آن طرف به مسئولان کشور هشدار میداد درباره‌ی خوی کاخ‌نشینی - این نکته‌ای که در قرآن هم آمده است: وَ سَكَنَ فِي مَسْكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا - و همه را از خوی کاخ‌نشینی بر حذر میداشت، تأکید مکرر میکرد بر اینکه به وفاداری طبقات ضعیف اعتماد کنید؛ این را امام مکرر میگفت که این کوخ‌نشینانند، این فقرا، این محرومانند که این صحنه‌ها را با وجود محرومیتها پر کرده‌اند، اعتراض هم نمیکنند، در میدانهای خطر هم حاضر میشوند؛ [اما] آن کسانی که برخورداری‌های بیشتری داشتند، در موارد مختلف اگر مشکلی پیش می‌آمد، اتفاقاً آنها بیشتر ابراز ناراضی میکردند. این وفاداری طبقات متوسط مردم و طبقات محروم مردم، از نظر امام یک امر برجسته بود و این را تأکید میکرد. بر مصرف درست بیت‌المال تأکید میکرد، بر پرهیز کردن از اسراف تأکید میکرد. این هم یکی از خطوط اساسی است. مسئله‌ی عدالت اجتماعی، طرفداری از محرومان و دوری از خوی اشرافیگری و خوی تجمل‌گرایی و عمل در این جهت ۱۴/۰۳/۱۳۹۴
بیانات در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت امام خمینی (رحمه‌الله)

شهادت دعا داشتند، ادعا نداشتند؛ نیایش داشتند، نیایش نداشتند؛ حیا داشتند، ریا نداشتند و رسم داشتند، اسم نداشتند. شهید بی ادعا، بی نیایش، بی ریا و بی نام و نشان حتماً برای ما الگوست. سبک زندگی به معنای رویه است، یعنی انسان بر یک مداری، با یک آدابی، با یک سنن و قواعد و اصولی زندگی می‌کند. دیگران یک سبکی دارند؛ یکی را نگاه می‌کنید، اسلوب زندگی او سبک غربی است، یعنی فرمول‌هایی که از آن طرف آب می‌آید خیلی می‌پسندد و در زندگی‌اش ساری و جاری می‌کند. یکی دیگر این طور نیست و سبک زندگی او سبک زندگی دینی و مذهبی است، سبک زندگی و رویه‌ی فرد دیگری معجون یا عجینی از این دو است. شهدا چه کسانی هستند؟ شهدا دانش‌آموزان مکتب تربیتی اهل بیت(ع) هستند که با کتاب قرآن مجید و آموزگاری اهل بیت(ع)، فرمول‌ها و اسلوب یا اصول زندگی‌شان را انتخاب کردند. همچنین بعضی از افراد در جامعه‌ی دینی ما هستند که دینی زندگی می‌کنند و زندگی آن‌ها هم برگرفته از زندگی اهل بیت(ع) است، منتها حد متوسط از فرمول‌ها را بیشتر متحمل می‌شوند. شهید کسی است که به دنبال آخر خوبی‌ها می‌گردد. پس سبک زندگی، یعنی ملکه شده است. یعنی کاملاً نهادینه شده است، یعنی برخاسته از یک اصل است، اتفاق نیست، حادثه نیست، بلکه یک انتخاب است و پای آن انتخاب سینه می‌زند، تمرکز دارد، هزینه می‌کند، پیاده می‌کند، ولو این که ممکن است هزینه‌های سنگینی هم برای او داشته باشد. به این سبک زندگی می‌گوئیم. سبک زندگی شهدا برگرفته از معارف دین است، یعنی برگرفته از فرمایشات معصوم و امامی است که در مقام عصمت است، در مسیر و تکلیفی که به نام عبودیت روشن کرده‌اند که هدف از خلقت ماست، خیلی راهگشاست.

کتاب شهادت و بیت المال، ناصر کاویانی

من یک جایی سخنرانی می‌رفتم، گفتند: شما چرا این قدر از شهدا می‌گوئید؟ گفتیم: از چه کسی بگویم؟ گفتند: از امام حسین (ع) بگو. گفتیم: امام حسین (ع) که سیدالشهداست. ما اگر دامنه را نبینیم، به قله که نمی‌رسیم. شهدا در دامنه هستند، شهدا آینه برگردان فضایل ائمه (ع) و اهل بیت (ع) هستند. من اگر امام حسین (ع) را برای شما توضیح دهم می‌گوئید معصوم است، فرزند پیامبر (ص) است. یک مقدار احساس فاصله دارید، ولی وقتی من می‌گویم علی اکبر امام حسین (ع) رفت و امام حسین (ع) دل کند، حالا نگاه کن، پدر پنج شهید دل کند، این هم آن فضیلت نورانی اینار در زندگی‌اش شد، می‌گوئید که امام، معصوم است، او که معصوم نیست، پس این قابل‌الگو برداری است. لذا سؤال شما سؤال زیبایی است. چرا باید به سبک زندگی شهدا تأسی و اقتدا کنیم؟

آنها حسی‌تر و دریافتی‌تر هستند، بین ما هستند، مثل ما هستند، این‌ها هم آزمون و خطا داشتند. چه شهدای عزیزی داریم که قبل‌تر اقرار به گناهان کبیره هم داشته‌اند، منتها مبدأ میل شان عوض شد، بعد بر اساس تغییر مبدأ میل با توبه، زیبایی‌ها در دامنه‌ی وجودشان ساری و جاری شد... سبک زندگی شهدا از این جهت که این‌ها در عصر غیبت کبری، ترجمانی از سیره‌ی اهل بیت (ع) و سیره‌ی معصومین (ع) از فرمول‌های ناب قرآن و عترت شدند، زیباست...

زندگی‌های امروزی تحت الشعاع فرهنگ منحوس غربی قرار گرفته و شبیه زندگی آنها شده است که هیچ احترامی به بزرگتر و پایبندی به همسر و عشق و علاقه به والدین در بین آنها وجود ندارد. صحبت از سبک زندگی که می‌شود منظور به حوزه خانوادگی نیست، بلکه دامنه آن گسترده تر است و شامل روابط اجتماعی، مدنی و حقوقی می‌شود. برای اینکه بتوانیم یک سبک زندگی خوب و خدا پسند انتخاب کنیم باید یک الگوی درستی داشته باشیم. چون همواره جامعه‌ها برای دست یابی به اهداف و ارزش‌های خود نیازمند الگوهای پویا و مؤثری در بدنه خود هستند، تا با نقشه برداری از زندگی آنها بتوانند صاحب یک سبک خوبی بشوند. یکی از الگوهای خوبی که سبک زندگی آنها الهی است و می‌تواند باعث پیشرفت شما در عرصه زندگی شود، الگو برداری از سبک زندگی شهدا است. لزوم توجه دادن جامعه به سبک زندگی شخصیت‌های تأثیرگذار جامعه یکی از مؤثرترین و بهترین راهکارها در این مسیر است.

زندگی لاکچیری، ماشین آخرین سیستم، مارک لباس و مدل گوشی. کشورهای غربی می‌خواهند با ترویج این سبک زندگی، یک اختلاف طبقاتی و غرور کاذب در بین مردم ایجاد کنند و می‌خواهند این افکار را ترویج دهند که هرکسی این مدل از زندگی را نداشته باشد جزء افراد ضعیف است. و مردم هم برای اینکه از قافله جا نمانند سعی می‌کنند طبق ایده‌های آنها زندگی کنند و تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مادیات می‌کنند و عمر ارزشمند خود را صرف یک بازی پوچ می‌کنند. اما مدل دیگری از افراد بودند که در بین ما زندگی می‌کردند اما تحت تاثیر افکار دیگران قرار نمی‌گرفتند و زندگی ساده‌ای داشتند اما بسیار محبوب بودند و ماندگار شدند. دنیای غرب می‌خواهد رابطه خانواده‌ها را متزلزل کند و زندگی را برای زن و مرد تبدیل به یک کابوس ترسناک کند. و به مردان القا می‌کند که چهره خشن و اخمو داشته باشند.

در حالی که اسلام می‌گوید با چهره بشاش و روی گشاده با همسرتان برخورد کنید تا آرامش در زندگی شما حاکم شود. هرکسی می‌تواند مسیر خودش را همانگونه که دوست دارد انتخاب کند و هیچ اجبار و تحمیلی در کار نیست. اما دشمن با برنامه ریزی دقیق در پی تغییر دادن افکار مردم است و دوست دارد که دیدگاه خودش را حاکم در سبک زندگی دیگران کند. کشورهای دیگر بخاطر نداشتن الگوهای درست، زود تحت تاثیر قرار می‌گیرند و فرهنگ منحوس را می‌پذیرند. اما در کشور ما بخاطر وجود شهدا، کار سختی در پیش دارند چون زندگی شهدا یک سبک خاصی را در پیش روی مردم قرار داده و هرکسی این سبک را انتخاب کند در دنیا و آخرت بهره‌های بسیاری می‌برد.

باحول وقوه الهی، باتوسل به چهارده خورشید منور و با استعانت از شهدا از میان هزاران خاطره و به رسم چیدن بهترین گل‌های معطر و تهیه خوش‌بوترین عطرها و با امید برآمدن هزاران آرزو با نام مقدس و مبارک امام زمان (عج) و با رمزی زهرا (س) نوشتن کتاب **رعایت بیت المال در زندگی شهدا**، را شروع می‌کنیم، تا انشاءالله مورد رضایت و خشنودی «خداوند عزوجل» واقع گردد...

ارادتمند: ناصر کاوه

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



« رعایت بیت المال در زندگی شهدا

رعایت بیت المال

از نظر امام خمینی، اسلام تأکید خاصی بر جمع‌آوری و مصرف بیت‌المال و جلوگیری از حیف و میل از خزانه عمومی دارد؛ بر همین اساس رئیس دولت، مسئولان، متصدیان خدمات عمومی و اعضای دولت در بهره‌برداری از بیت‌المال، مساوی‌اند و هیچ امتیازی بر دیگران ندارند. صرفه‌جویی، حساسی و دقت در امور مالی از ویژگی‌های ممتاز امام خمینی بود... آقا سید مصطفی پسر بزرگ امام شهید شده بود. خانواده‌ی امام می‌خواستند از بیت ایشان با تهران تماس بگیرند. حضرت امام خمینی (ره) نگذاشتند و فرمودند: تلفن اینجا از بیت المال است و کار شخصی است... بسیار اتفاق می‌افتاد که ایشان شب‌ها از اندرون بیرون می‌آمدند و اگر چراغی روشن بود خاموش می‌کردند و روز بعد مسئول مربوطه را توبیخ می‌فرمودند که، چرا چراغ را روشن گذاشته بودید...

دکتر حسن عارفی در این باره می‌گوید: هنگامی که امام رحمه الله در بهشت زهرا داخل آمبولانس تشریف آوردند با وجود آن خستگی و بی‌خوابی شبانه، عرق بر پیشانی ایشان نقش بسته بود. یکی از همراهان خواست با گازهایی که در آمبولانس بود عرق امام را خشک کند، ولی ایشان قبول نکردند و دستمالی را که خودشان داشتند از جیب درآورده و با همان، پیشانی‌شان را خشک کردند. این رفتار امام در حالی که وی تمام عمر خود را وقف مردم کرده است، شاهد آن است که نمی‌توان گفت کسی که برای بیت‌المال تلاش می‌کند، می‌تواند از هرگونه امکانات بیت‌المال نیز استفاده کند. بلکه نیازمند مراقبت، دقت و رعایت قوانین مربوطه است و مدیران و قانون‌گذاران نیز باید در این امر دقت‌های لازم را به کار بندند....

یک روز که به اتفاق احمد در حضور حضرت امام بودیم، از احمد پرسیدند: احمد، تو در مصرف کردن وسواس داری. من از پول شخصی خود به فاطمی می‌دهم. در این هنگام احمد گفت: شما هرچه می‌خواهید بدهید؛ آن اصلاً ربطی به من ندارد. احمد به خود من هم گفت: آقا، دریاست، هرکاری بکنی مشکلی ندارد، این ماییم که زود آلوده می‌شویم؛ آقا هرکاری دلشان می‌خواهد، انجام دهند؛ این تو و این آقا؛ هرچه دلت می‌خواهد خریداری کن، دیگر به من ارتباطی ندارد و من دیگر نگران نیستم که این مصرف، زیادتر از حد و شأن من باشد. اصلاً شأنی برای خودش قائل نبود. گاهی به او می‌گفتم: فلان کار در شأن تو نیست؛ او می‌گفت: من شأنی ندارم. احمد خمینی یک طلبه است شأن او یک اتاق ساده و زندگی معمولی است؛ او با وجودی که شب و روزش را وقف اسلام و انقلاب و امام کرده بود، باز هم این عقیده را نداشت که حق و حقوق معمولی بیت‌المال به او برسد و یک زندگی عادی داشته باشد؛ خصلت او طوری بود که هرکاری می‌کرد اصلاً در نظرش قدر و منزلتی نداشت و معتقد بود آنقدر ارزش ندارد که در مقابلش چیزی بخواهد و یا ارزشی برای خودش قائل شود.

منبع: کتاب یک ساغر از هزار: سیری در عرفان امام خمینی (س)

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



مقام معظم رهبری و رعایت بیت المال

آیت‌الله جوادی آملی فرمودند: یک روز مهمان مقام معظم رهبری بودم. فرزند ایشان آقا مصطفی نیز نشسته بود که سفره گسترده شد، آیت‌الله خامنه‌ای به وی نگاهی کرد و فرمود: شما به منزل بروید. من خدمت ایشان عرض کردم: اجازه بفرمایید آقا زاده هم باشند، من از وی درخواست کرده‌ام که باهم باشیم. آقا فرمودند: این غذا از بیت‌المال است، شما هم مهمان بیت‌المال هستید. برای بچه‌ها جایز نیست که بر سر این سفره بنشینند. ایشان به منزل بروند و از غذای خانه میل کنند. من در آن لحظه فهمیدم که خداوند چرا این همه عزت به حضرت آقا عطا فرموده است...

اگر مسؤولی خدای ناخواسته، در امر بیت‌المال اسراف بورزد، یا آن را در مصارف شخصی و یا برای دوستان و نزدیکان و مرتبطين خود مصرف کند، این، تخلف از عدل و قرار واقعی در امر بیت‌المال است. باید بیت‌المال مسلمین در همان طریقی که قانوناً معین شده و همان مصارف عمومی و بخشهایی که وظیفه‌ای از وظایف کشور را بر عهده دارد، مصرف شود. لذا امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام، آن روز به کسانی که مسؤولیت امور کشور را بر عهده داشتند، سختگیری را به جایی رساندند که به قول امروز، بخشنامه کردند: «ادقوا اقلامکم»؛ سر قلمهای خودتان را که با آن می‌نویسید، ریز بتراشید. هم صرفه جویی در قلم، هم صرفه جویی در کاغذ، هم صرفه جویی در مرکب! «و قاربوا بین سطورکم»؛ سطوری را که در کاغذ می‌نویسید به هم نزدیک بنویسید و در کاغذ صرفه جویی کنید. «و اقصدا قصد المعانی»؛ مطالب لازم را بنویسید. از زیاده‌روی و زیاده‌نویسی پرهیز کنید... ۳۰/۰۳/۱۳۷۱

همه دقت داشته باشند که درست حرکت کنند. کار غیرقانونی نکنند؛ کار غیراخلاقی نکنند؛ سوءاستفاده نشود؛ از بیت‌المال صرف و خرج نشود؛ از یکدیگر بدگویی نکنند؛ به یکدیگر اهانت نکنند. این ملت هم ملت روشن و متدیّنی است؛ ملتی است که به آرمانهای انقلاب معتقد است و انقلاب را دوست دارد. انقلاب می‌تواند این کشور را نجات دهد. بدانید! اگر ارزشهای انقلابی فراموش شد، هیچ قدرتی نخواهد توانست مشکلات این کشور را برطرف کند و آن را بسازد... ۲۰/۱۱/۱۳۷۴

کتاب شهدا و بیت‌المال، ناصر کاویانی



"شهید کلاهدوز توی مصرف بیت المال خیلی دقیق بود. در آن روزها سرکوبی ضد انقلاب، که در گوشه و کنار قد علم کرده بودند، باعث می‌شد خریدها با شتاب انجام شود. در یکی از جلسات وقتی آقا یوسف لیست اقلام خریداری شده رو نگاه کرد، با دیدن بعضی از اقلام که خریدش ضرورت نداشت، برآشفته شد و گفت: چه ضرورتی داره، این چیزها از خارج خریداری بشه و ارز مملکت صرف تهیهی آنها شود؟..."

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه
خاطره‌های از زندگی سرانشکر شهید یوسف کلاهدوز

طراهدوز

یوسف

سکینه

کتاب شهدا و بیست و نهمین سالگرد انقلاب، ناصر کاوه

زمستان سال ۶۴ در تهران زندگی می کردیم. اسماعیل
 دقایقی برای گرفتن برنج کوپنی می بایست مسیری را طی کند
 که جز ماشین های دارای مجوز نمی توانستند از آن محدوده
 عبور کنند. او از ناحیه پاهم ناراحتی داشت و حمل یک کیسه
 برنج با آن مسافت تقریباً یک کیلومتری برایش زجرآور بود. از
 او خواستم با خودروسپاه بروم که نپذیرفت، گفتم: حال شما
 خوب نیست و پاهایت درد دارد!... گفت: اگرخواستی همین
 طور پیاده میروم و گرنه نمیروم. او کیسه ۲۵ کیلویی برنج را
 روی دوشش نهاد و یک نایلون هم پر از چیزهای دیگر در
 دستش گرفت و به سختی به خانه آورد، اما حاضر نشد برای
 چند دقیقه از ماشین سپاه استفاده کند...

کتاب زندگی به سبک شهید ناصر کاوه
 خاطره ای از فرمانده لشکر بدر (مجاهدین عراقی)، شهید اسماعیل دقایقی

دقایقی

اسماعیل

سکینه

کتاب شهدا و زندگی شهید امام، ناصر کاوه

بازگشت از جنگ

➤ موتور سیکلت

ماشین سپاه همیشه باهاش بود، اما برای رفتن به شهر از موتور سیکلتی که داشت استفاده می کردیم. یک بار گفتم: چرا مارو با ماشین به شهر نمی بری؟ ایشون فرمودند: امانت خیانت کنم... من نمی توانم در

برشی از زندگی شهیدزین العابدین احمد پور
منبع: کتاب آئینه های ناب

شهید علی سیفی

شهادت علی سیفی قبل از آخرین اعزامش آمد برای خدا حافظی با دوستان رزمنده آمده بود. پوتین های او نو بود و پوتین های من کهنه. گفتم: این پوتین های کهنه برای کیست؟... گفت: من عازم عملیاتم و شاید شهید یا اسیر شوم، دوست دارم با پوتین کهنه شهید شوم و پوتین های نورایک نفر دیگر استفاده کند تا بیت المال کمتر متضرر شود...

منبع: کتاب بیا مشهد
برشی از زندگی شهید روحانی، علی سیفی

از سپاه هم چیزی نگیر؟

قرار بود با حسین برای مدتی خانه را ببریم سنج. نیمه شب بود که سلمان از خواب بیدار شد و خیلی گریه می کرد. هر چه کردم نتوانستم آرامش کنم. حسین بلند شد رفت بیرون بعد ده دقیقه برگشت. گفت: حسین آقا! پس چرا نمی رویم؟ گفت: ماشین نیست. ماشین خودم دست برادرم است و ماشین دیگری هم گیر نیاوردم. گفت: با همین ماشین سپاه که جلوی خانه پارک است برویم. گفت: نه! من با مال بیت المال بچه ام را به دکتر نمی برم. گفتم: گریه اش را بگو از حقوق مان کم کنند. حسین زیر بار نرفت و دوباره رفت سر جاده، مدتی در سوز و سرمای زمستان ایستاد تا بالاخره توانست یک ماشین گیر بیاورد و بچه را بردیم دکتر... حسین رفته بود دوره آموزش دافوس. در نبود حسین، از طرف سپاه یک قطعه فرش برای مان آورده بودند. وقتی حسین آمد مرخصی و داستان فرش را به او گفتم ناراحت شد. گفت: زهرا خانم! از این به بعد هر وقت من نبودم و از طرف سپاه چیزی آوردند قبول نکنید. نمی خواهم چیزی از سپاه بگیرم. گفتم: عیبی ندارد. بگویید پولش را از حقوقمان کم کنند. گفت: اما بهتر است از این به بعد چیزی از سپاه قبول نکنید. من هم قبول کردم....

منبع: کتاب نیمه پنهان ماه ج ۳۲ - راوی: همسر شهید حسین املاکی

خرده نان ها را بخورید؟

زمانیکه مسعود، مسئول امور مالی سپاه مراغه بود، دستور داد دیگر برای سپاه نان تازه نگیرید. از دیگران که مسئله را پرسیدم، ضمن تأیید دستور مسعود گفتند: مسعود، اتاقی را که خرده نان و نانهای خشک را در آن می ریختند دیده است. باین گزارش، همه چیز را فهمیدم. دیگر برای سپاه نان تازه نیاوردند و همه بچه ها، حتی خود مسعود از خرده نانها استفاده کردند. وی معتقد بود بیت المال نباید به هدر برود. برشی از زندگی شهید

مسعود کفیل افشاری - منبع: کتاب گلهای عاشورایی ج ۲

استاد دانشگاه

می گفتند استاد دانشگاه است و فلسفه درس میداده. ترکش پایش رو قطع کرد و خونریزی شدید داشت، کسی هم کاری نمی توانست انجام بده. با همون حال رو به من کرد و گفت: این بیسکویت هائی که توی صبحگاه می دادند... با خودم فکر کردم بیسکویت می خواد چیکارتوی این وضعیت؟... گفت: من یکبار یکی اش رو بردم برای دخترم، اشکال نداره؟... گفتم: سهمیه ی خودت بوده؟ گفت: آره! گفتم: انشاءالله که اشکال نداره... انگار منتظر همین جواب من بود...

کتاب خاطرات ص ۴۴

اهمیت بیت المال

شما ای اقشار دولتی! به بیت المال زیاد اهمیت دهید و جمله مولای متقیان علی (ع) که بزرگ ترین خیانت، خیانت به بیت المال است را خوب با پوست و گوشت خود ذوب کنید، بدانید که فردای قیامت در برابر ملت ایران باید جوابگو باشید... شب عملیات قبل از شهادت اورکت نظامی کمیته را از تنش درآورد و گفت این لباس بیت المال توجیهش یک مقدار پول خرد هست که باقی مانده پول کمیته است که، به کمیته تحویل بدید...

شهید مرتضی داودی - راوی: همرمز شهید



جانبازشیمیایی

حاج حسین مجروح شیمیایی بود. کمیسیون پزشکی تصویب کرد که برای درمان بره خارج از کشور حاجی مخفیانه با پزشک معالج خودش تماس گرفت از اش خواست صادقانه با او در موردی بیماری اش صحبت کنه دکتر گفت: هیچ درمانی برا بیماریش وجود نداره و اعزامش بی فایده است حاج حسین هم بلافاصله با مسئولین مربوطه تماس گرفت و گفت: حاضر نیستم بیت المال رو صرف کاری کنین که نتیجه نداره...

راوی: شهید حاج حسین محمدیانی
منبع: کتاب حافظان بیت المال

کاغذ بیت المال

بعد مدت ها چشم انتظاری، نامه اش از جبهه به دستمون رسید. پاکت رو که باز کردم یه برگه ی کوچیک داخلش دیدم. محمد مرتضوی روی همون نامه نوشته بود برامون وقتی اومد مرخصی بهش گفت: محمد جان، اگه توی جبهه کاغذ پیدا نمیشه، خب از اینجا ببر. محمد جواب داد: نه مادر جان... کاغذ پیدا می شه، اما چون متعلق به بیت المال نمی خوام خدایی نکرده چیزی از بیت المال پایمال بشه....

منبع: کتاب تقوای مالی

شهید محسن دین شعاری

لباس های محسن در طول عملیات والفجر ۸ خیلی فرسوده و کهنه شده بود. وضع پوتین هایش بدتر از لباس هایش بود. هرآن ممکن بود پوتین هایش وا برود. مسول تدارکات دیدش و گفت حاج محسن چه وضعیتی داری شما مثلا فرمانده گردان هستی! بیا بریم تدارکات خودم نونوارت بکنم! محسن سخت زیر این مسایل می رفت چون به قول خودش نمی خواست برای بیت المال خرج بتراشد. یک بار با ماشین از منطقه آمد و صبح که می خواستیم برویم گفتم برو ماشین روشن کن بریم. حاج محسن گفت مگه خودت ماشین نداری؟... گفتم چرا ولی پارکه... گفت: با ماشین خودت بیا، این ماشین را سپاه داده به من تا باهاش برم منطقه نمی توانم استفاده شخصی بکنم...

برشی از زندگی شهید محسن دین شعاری
منبع: کتاب معبر دوپارا

اینا بیت الماله؟

بهش خبر دادند خانومش وضع حمل کرده و توی بیمارستانه. موتورش رو گذاشت گوشه حیاط و راه افتاد تا بره بیمارستان. گفتم: چرا با موتور خودت نمیری که زود برسی؟ گفت: امروز بایک موتورم رو با بنزین بیت المال پر کرده ام واسه همین با تاکسی میرم. جالب اینکه تاکسی گیرش نیومد و پیاده تا بیمارستان رفته بود...

شهید عبدالمهدی مغفوری منبع: کتاب کوچی پروانه ها

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



بسمه تعالی

به: کارگزینی سپاه ساری

از: پاسدار عملیات ذبیح الله عالی - موضوع: کسر نمودن حقوق ماهیانه محترماً به عرض می رسانم چون، اینجانب دارای ۴ هکتار زمین زراعتی آبی و خشکه می باشم و دارای درآمد زیادی باشد و همین طور حقوق من زیاد می باشد. لذا درخواست می نمایم که در اسرع وقت از حقوق ماهیانه من حدود ۲ هزار تومان کسر نمائید. خداوند همه ما را خدمتگزار اسلام و امام قرار بدهد... آمین ذبیح الله عالی

بخاطر بضاعت خوب مالی که داشت در یک درخواست کتبی از سپاه محل کارش خواست تا حقوق او را به اندازه ی ۲۰۰۰ تومان (دو هزار) (۶۱) از اصل حقوقش کسر و صرف کمک به جبهه نمایند. این در حالی که در آن دوران حقوق پاسداران از ماهی ۳۰۰۰ تومان تجاوز نمیکرد. این نامه می تواند، معیاری برای سنجش رفتار کسانی که امروز در ادارات و... باشد که، معمولاً از دریافت های ماهیانه خود ناراضی بوده و عملاً ادارات دولتی را میدان مسابقه ای کرده اند برای کار کمتر و دریافتی بیشتر...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

شهید ذبیح الله عالی

زندگی به سبک شهید
کتاب شهید و سبک المال، ناصر کاوه

بایست که در گن



«شهید صیاد خدایی، حواسش به بیت المال بود»

تا پیش از شهادت او حتی نمی‌دانستم دامادم چه کاره است و بعد از شهادتش فهمیدم او چه مرد بزرگی است... زمانی که حاج قاسم شهید شد، او حسرت می‌خورد که چرا من ماندم. او آرزوی شهادت داشت و امروز به آرزویش رسید... خیلی‌ها گفتند که او چندخانه در بالا شهر دارد، درحالی که او مستأجر بود. حتی یکبار می‌خواست خانه اجاره کند قیمتش بالا بود وقتی از او پرسیدم که چرا نام مرا نگفتی تا خانه را کمی با قیمت مناسب‌تر بدهد، گفت: ترسیدم بخاطر نام شماخانه را با تخفیف بگیرم. تا این اندازه شهید وابسته به دنیانبود پراپدی که او در آن به شهادت رسید، برای اداره بود و حتی شهید از آن برای بردن دخترش به مدرسه هم استفاده نمی‌کرد و حواسش به بیت المال بود... شهید حسن صیاد خدایی دو فرزند پسر ۷ ساله و دختر ۱۴ ساله دارد. تکه کلامش این بود که پشتیبان ولایت فقیه باشید تا به مملکت آسیب نرسد. او انقلابی، حزب الهی و منطقی بود... یکی از افتخارات شهید، حضور در مجلس امام حسین و گریه و خدمت در مجالس ایشان بود. او برای همه ی ما معلم انقلاب بود؛ تند می‌رفتیم می‌گفت تند نرو و عقب می‌ماندیم می‌گفت، این هم خوب نیست. او بسیار باهوش، دقیق و قانونی بود...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
راوی: فیضی، پدر همسر شهید خدایی

شهید
حسن صیاد خدایی

کتاب شهدا و زندگی بیت المال، ناصر کاوه

بیت‌المال

شهید مهدی خندان

یک بار با ماشین سپاه آمده بود تهران. ماشینش خراب شد و هزینه تعمیرش زیاد می شد. با اینکه در مأموریت بود و طبق قانون باید ماشین را به تعمیرگاه سپاه می برد؛ اما آن را با هزینه شخصی خودش تعمیر کرد و پول آن را از پدرش قرض کرد. کتاب شیرکوهستان

شهید رضا چراغی

بعضی وقتها که با ماشین سپاه به شهر می آمد و چند روز در خانه می ماند، اگر می خواست به پادگان یا سپاه برود، با ماشین سپاه می رفت؛ ولی وقتی قرار می شد کار شخصی انجام بدهد با ماشین خودمان می رفت. راوی پدر شهید - کتاب راز آن ستاره؛ سرگذشت نامه شهید رضا چراغی

شهید علی چیت سزایان و تظاهرات شیرتو شیر

بعد از قضایای ۱۷ شهریور بود. صدای تظاهرات مردم تا ته کلاس ها هم می آمد؛ ۱۷ شهریور روز مرگ شاه ۱۷ شهریور افتخار ما

معلم های ساواکی هم دم در ایستاده بودند تا دانش آموزان به اجتماع تظاهرات کنندگان نپیوندند. علی رفت دم پنجره و قوطی شیر خودش را خالی کرد در حیاط مدرسه و گفت: بچه ها شیرها ترشیده است.

همه دانش آموزان شیرها را کف مدرسه ریختند و شروع کردند به ترکاندن پاکت شیر. حیاط پر شده بود از شیر و دانش آموزان. در این هیرو ویر برخی دانش آموزان هیجانی بوده و شیشه های مدرسه را می شکستند. علی مقابل شان ایستاد و گفت:

این شیشه ها مال مردم است نه شاه. فردا که انقلاب پیروز شود، می شود بیت المال مسلمانان... راوی: علی مساواتی؛ هم مدرسه ای شهید - منبع: کتاب دلیل

شهید علی سیفی

علی در خیابان منتظر تاکسی بود تا به مسجد برود و من با موتور در حال عبور بودم. هر چه اصرار کردم سوار نشد. من در مسیر بودم که تاکسی بوق زد و دیدم که از کنارم گذشت. ناراحت شدم که چرا سوار موتورم نشد. بعدا به من گفت که موتوری که سوارش بودی بیت المال بود و من نخواستم با آن موتور به نماز بروم. منبع: کتاب بیا مشهد

برشی از زندگی شهید روحانی، علی سیفی

احتیاط در مصرف بیت المال در سیره شهید عبد الله میثمی

عبد الله گفته بود بلیت اتوبوس بگیرم و خانواده اش را ببرم اصفهان. دیدم ماشین سپاه بی استفاده افتاده، با آن بردمش. خیلی عصبانی بود. کم مانده بود بزنم. وقتی هم شهید شد، قرار شد خانواده اش را ببرم معراج شهدا. سوار ماشین سپاه کردم شان. هر کاری کردم، روشن نشد، احساس کردم میثمی بد جوری دارد نگاهم می کند...

منبع: کتاب یادگارن، ج ۵

پول بنزین را از دایی اش گرفت!

یک روز شهید با موتور سپاه به منزل آمده بود که دایی ما بدون اطلاع ایشان موتور را برداشته بود. هنگام برگشت پول مقدار مصرف شده ی بنزین را از ایشان گرفت و گفت که این متعلق به بیت المال است. از پاره شدن چند گونی خیلی ناراحت بود!...

شهید غلامعلی مهدی زاده - کتاب: آینه های ناب، ص ۷۱

شهید اکبر پیرجمالی

در محور فاو- ام القصر او مسؤل قسمتی از خط بود، به دلیل اینکه خمپاره ای، چند گونی خالی را تکه تکه کرده بود خیلی متأثر بود، شب و روز به همه جا سرکشی می کرد تا مبادا چیزی از بیت المال هدر رود... کتاب: ذوالفقار، ص ۸۷.

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی

پوتین های بیت المال

بچه های گردان پشت میدون مین زمین گیر شدند، چند نفر رفتن معبر باز کنن، یکی از نیروها ۱۴ سالش بود. چند قدم دوید سمت میدان مین، یک دفعه ایستاد همه فکر کردن ترسیده. یکی گفت طفلک همش ۱۴ سالشه! دوباره برگشت و پوتین هاشو داد به بچه ها و گفت: تازه از تدارکات گرفتم حیفه مال بیت الماله!!! پابرهنه رفت توی میدان مین...

منبع: روزنامه کیهان

شهید احمدی روشن

یکی از ارگان های نظامی دنبال نیروهای فنی، مهندسی بود. مصطفی داوطلب شد و رفت. روی سوخت موشک کار می کردند. بعضی از آن ها که آن جا بودند، تخصص نداشتند. روش هایی که به کار می بردند، غیر علمی بود. مصطفی با آن ها بحث می کرد و کوتاه هم نمی آمد. رئیس و مسئول هم نمی شناخت. به آن ها می گفت: مثل زمان جنگ جهانی دوم کار می کنید. می دید که بیت المال را دارند، هدر می دهند. جلوی شان می ایستاد. به یک سال نکشید و مصطفی از آنجا زد بیرون...

راوی: همسر شهید هسته ای،

مصطفی احمدی روشن

منطق شهید همت؟

وقتی شهر نود شه آزاد شد، همت کلاس های آموزش نظامی را همگانی کرد. هر کس که می خواست، می توانست اسلحه و یک خشاب تیر بگیرد. صدای تیر اندازی یک لحظه هم قطع نمی شد. وقتی ما اعتراض می کردیم که این کار شما علاوه بر ایجاد سر و صدا، اتلاف بیت المال هم هست.

منطقش شنیدنی بود. می گفت: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. این ها عطش اسلحه دارند؛ به حدی که برای گرفتن اسلحه حاضر به خود فروشی هم هستند. وقتی عطش شان بخوابد خودشان رها می کنند و می روند. راست می گفت. بعد از یک ماه شهر آرام بود و فقط هر از چند گاهی صدای چند تیر می آمد... گونی های نون خشک را چیده بودیم کنار انبار. حاجی وقتی فهمید خیلی ناراحت شد، به ما گفت یعنی چی؟...

نون خشک معنی نداره. از همون موقع دستور داد تا این گونی ها خالی نشده کسی حق نداره نان تازه به بچه ها بده. تا مدت ها سر غذا، گونی نان را خالی کرده و نان های سالم را جدا می کردند و می خوردند...

راننده داشت با سرعت بالای ۱۰۰ کیلومتر می گازید. ناگهان حاجی به او تشر زد... مگه داری سر میبری؟ وسیله بیت المال است نه مال من و پدرت. یواشتر!

کتاب یادگاران ۲ شهید همت

حتی یک ریال هم نگرفت؟

در سال ۱۳۸۷ غنی سازی ۲۰ درصدی اورانیوم برای ایران یک نیاز مهم شد. چون آرژانتین که همیشه سوخت رآکتور تحقیقاتی تهران را تأمین می کرد با فشار آمریکا اعلام کرد دیگر به ایران اورانیوم ۲۰ درصدی نمی فروشد. رآکتور تهران در معرض خاموشی قرار گرفته بود و با خاموشی آن برنامه اتمی ایران و حتی دانش هسته ای ایران عقب گرد می کرد. حالا توپ در زمین ایران بود که آیا می تواند یا نمی تواند و شهریاری بود که «ما می توانیم» را معنا کرد. این ها را کسی نمی دانست؛ دکتر «علی اکبر صالحی» رئیس سازمان انرژی اتمی ایران بعدها برای ایرانی ها تعریف کرد. او این چنین می گوید: «وقتی به ما مأموریت داده شد که غنی سازی ۲۰ درصدی را انجام بدهیم سازماندهی وسیعی با حضور دانشمندان رشته های مختلف انجام شد. برای اینکه این کار پیش برود باید «محاسبات بحرانی» انجام می شد. محاسبات مهندسی شیمی و دیگر محاسبات را برای مجتمع سوخت، بچه های ما خیلی قدرتمندان انجام دادند. برای «محاسبات بحرانی» که بسیار مهم است در ایران کسی را نداشتیم. از طرق مختلف تلاش کردیم این نقیصه را رفع کنیم. دستمان به هیچ جا نرسید. اگر این بخش انجام نمی شد کل کار متوقف می شد این محاسبه یک آدم واردی می خواست که ما نداشتیم. اصلا هیچ کسی نبود و کار بسیار حساس و سختی بود. من موضوع را مطرح کردم. دکتر شهریاری با آرامشی که همیشه داشت گفت این محاسبات را من انجام می دهم. این هرگز باور پذیر نبود؛ آدمی که دوره ای ندیده و خارج از کشور نرفته این محاسبات را انجام بدهد. شهریاری این کار را انجام داد... فقط همین یک نفر بود. ما نفر دیگری نداشتیم. این توانی بود که فقط او داشت و کار ما به شدت وابسته به توان مجید بود... خدا می داند اگر شهریاری می گفت من این کار را می کنم و ۱۰ میلیارد تومان می گیرم می گفتیم باشد یا ۵۰ میلیارد می گیرم می گفتیم قبول. حالا جالب است برایتان بگویم که شهریاری این محاسبات را انجام داد و یک ریال هم از بیت المال مسلمین نگرفت.»

راوی: دکتر صالحی، ریاست سازمان انرژی هسته ای

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی




با آقا مهدی باکری سوار بر ماشین داشتیم می رفتم جایی
هوا به شدت گرم بود اما جرأت نمی کردم کولر روشن کنم
بالاخره طاقت نیاوردم و کولر ماشین رو روشن کردم
بگو آقا مهدی نلام کرد و گفت: **الله بنده سی!**

می دونی کولر رو که روشن می کنی مصرف بنزین بیت المال بالا میره؟
خاموش کن! **قیامت** چه جایی داریم به **شهادت** بدیم؟
ملک بچه ها نوی سنگرز زیر کولر نشستن که تو کولر روشن می کنی!!!

خاطره ای از زندگی سردار شهید مهدی باکری
منبع: کتاب لاله های بی نشان
کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



توی محل کار ده ساعت کاری کرد
اما هفت ساعت به عنوان ساعت کاری میزد
می گفت فلرمی کنم فلان کار شخصی هم کرده ام
اینجوری مقید بود توی حساب و کتاب بیت المال
سبب هاشم کالا و نذورات و هدایا رو برمی داشت
با پراپزش می برد برای فقرا ...



"مردم ما از کمبودها و کسریها گله ندارند، آنچه مردم را می‌آزارد و صدای آنها را در می‌آورد وجود تبعیضات ناروا و سوء استفاده از بیت المال است و بس..."

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصرکاوه
ظاهرة ای از رئیس جمهور شهید محمد علی رجایی

رجایی
محمد علی
شهید

کتاب شهید و بیت المال، ناصرکاوه

شهید محمد علی رجایی، رئیس جمهور

یک روز که مهمانش شدید پیش خود گفتم: از ظروف و وسایل پذیرایی بهتری استفاده خواهد کرد. اما ناباورانه دیدم در همان استکان‌های سابق و معمولی منزلشان برای ما چای آوردند. به شوخی گفتم: مثل این که اینجا ریاست جمهوری است این استکان‌ها چیست؟! گفت: اگر شما مهمان رجایی هستید کتری و سماور و استکان نعلبکی او همین است ولی اگر مهمان ریاست جمهوری هستید بحث دیگری است. ما در ریاست جمهوری همه چیز داریم اما آنها متعلق به بیت‌المال است...

برای اتاق‌ها موکت خریده بودند و کاغذ دیواری را عوض کرده بودند.. رجایی تا فهمید عصبانی شد و گفت: یعنی اون پیرزن سیستانی که شب چیزی نداره روش بخوابه، ولی اتاق من به عنوان مسئول این جوری باشه؟ من باید طوری زندگی کنم تا بفهمم اون پیرزن و پیرمرد بیچاره ای که در دورترین نقاط ایران زندگی می‌کنه، چی میکشه؟ آخرش هم گفت: حق ندارید یه شاهی اش رو از بیت المال بدین. نصف هزینه‌ها رو خودم میدم. نصفش رو هم باید کسی بده که دستور این خرج‌ها رو داده...

مردم ما از کمبودها و کسریها گله ندارند، آنچه مردم را می‌آزارد و صدایشان را در می‌آورد وجود تبعیضات ناروا و سوء استفاده از بیت‌المال است و بس!

روزی آقای رجایی فرزندشان کمال را به نخست‌وزیری آورده بودند. کمال به دلیل علاقه زیادی که به موتورسواری داشت، به یکی از نامه‌رسان‌های نخست‌وزیری گفت: پدرم می‌گوید موتورسواری در این سن خطر دارد و برایم موتور نمی‌خرد. اگر اجازه بدهید، اینجا کمی موتورسواری کنم.

نامه‌رسان هم پاسخ داد: باید از پدربزرگ اجازه بگیریم. به آقای رجایی گفتند اجازه می‌دهید چند دقیقه موتور نخست‌وزیری را به فرزندتان بدهیم که در همین محوطه سوار شود و چند دور بزند؟

آقای رجایی تا این سوال را شنید با تندی پاسخ داد مگر این موتور مال پدرش است که بخواهد سوار بشود و دور بزند؟ این موتور مال ۳۶ میلیون نفر ملت ایران است. من اگر چنین اجازه‌ای بدهم، فردا جواب مردم را چه بگویم...

منبع: کتاب یادگاران ۲ شهید همت

منطق شهید رجایی؟

وقتی شهید رجایی در زندان بود، افرادی پول‌هایی می‌آوردند. اول فکر می‌کردم که هدیه است و می‌خواهند ببخشند؛ اما می‌گفتند که این مبلغ را از آقای رجایی قرض کرده بودند. یک بار شهید باهنر مبلغی حدود هشتاد هزار تومان آورد که به آقای رجایی بدهکار بودند. این مبلغ را دادم برادر آقای رجایی با آن کار می‌کرد و سودش را می‌داد برای مخارج خانه... راوی: عاتقه صدیقی؛ همسر شهید - کتاب سه شهید

خواهرزاده شهید رجایی (مصطفی رسولی): آن روزهای پرمخاطره مسئولیت شهید رجایی در نخست‌وزیری و مخصوصاً دوره ریاست جمهوری وی اوج ترور منافقین در کشور بود. وقتی به دستور امام (که در مورد حفظ جان مسئولان صادر شد)

ایشان با خانواده‌اش در نهاد ریاست جمهوری مستقر شدند یک روز که مهمانش شدید پیش خود گفتم: لابد در این جا (به دلیل امکانات موجود) او از ظروف و وسایل پذیرایی بهتری استفاده خواهد کرد.

ناباورانه دیدم در همان استکان‌های سابق و معمولی منزلشان برای ما چای آوردند. به شوخی گفتم: دایی جان! مثل این که اینجا ریاست جمهوری است این استکان‌ها چیست؟! گفت: اگر شما مهمان رجایی هستید کتری و سماور و استکان نعلبکی او همین است ولی اگر مهمان ریاست جمهوری هستید بحث دیگری است. ما در ریاست جمهوری همه چیز داریم اما آنها متعلق به بیت‌المال است، برای مهمان شخصی و خانوادگی نمی‌توان از آنها استفاده کرد.

یوسف صباغان: آقای رجایی واقعا هیچ کاری را بر مبنای توصیه دوستان و فامیل و نزدیکان انجام نمی‌داد و از جمله خود من که خواهرزاده‌اش بودم یک شب که در خانه ایشان بودم به او گفتم: دایی جان، فلانی یکی از رفقای نزدیک من است که زن و ۶ بچه دارد و هیچ سرپناهی ندارد و تنها دارایی او ۱۵۰ هزار تومان است. به حاج آقای مرواریدی یک چیزی بنویسید که یک قطعه زمین به او بدهند تا این پول را خرج آن کند و برای خانواده‌اش سرپناهی بسازد. گفت: یوسف جان، یعنی تو فکر می‌کنی این مردم آمدند و توی میدان ژاله ریختند و با دست خالی جلوی تانک ایستادند که مرا از پشت میله‌های زندان بیرون بیاورند و پشت میز نخست‌وزیری بنشانند که به دوست خواهرزاده‌ام خارج از نوبت زمین بدهم؟

منبع: کتاب آینه سادگی‌ها



شهید مرتضی مطهری؟

استاد شهید مطهری اتاقي در کنار اتاق شوراي دانشکده الهيات داشت. استادان دانشگاه همیشه در اتاق شورا تجمع کرده و در موارد ضروري تا بعد از ظهر آنجامي ماندند و پس از صرف ناهار کارشان را ادامه مي دادند. اما استاد مطهری هنگام ظهر به اتاق خود مي رفت و پس از ادای نماز، ناهار مختصري را که از منزل مي آورد، مي خورد. استادان و مسئولان دانشکده اصرار داشتند که استاد به اتاق شورا بروند و از ناهار دانشکده استفاده کنند اما استاد به آنان مي گفت: غذاي دانشکده با من سازگار نيست. زماني که من علت امتناع ايشان را پرسيدم، گفتند: اين ناهار حق خدمتگزاران از بيت المال است. استادان حقوق خوبي دارند خودشان بروند و از بازار بخرند و بخورند. اين غذا حق ضعفاست...

خاطره ای از شهید مرتضی مطهری،
راوی: غلامحسین وحیدی

شهید غلامرضا صادقی

در عملیات رمضان دشمن برای جلوگیری از پیشروی ما منطقه رو به آب بست. بعد از اینکه آب فروکش کرد، مقدار زیادی از انواع مهمات ما به آب و گل نشسته بود که از نظر مسئولان قابل استفاده نبود. اما غلامرضا اون مهمات رو با تویوتا به پشت جبهه منتقل کرد و می گفت: این ها بيت المال هستند. لذا هر روز بعد از اتمام کارهايش با چند تا از بچه ها می نشستند و مهمات ها را با حوصله شسته و تمیز می کردند و قابل استفاده می شد.... شهید غلامرضا صادقی - منبع: کتاب علمداری در عصر خمینی

شهید اسماعیل دقایقی

♦ زمستان سال ۱۳۶۴ بود و در تهران زندگی می کردیم. اسماعیل برای گرفتن برنج کوپنی باید مسیری را می پیمود که جز ماشین های دارنده مجوز ورود به محدوده طرح ترافیک، بقیه مجاز به تردد نبودند. افزون بر این، از ناحیه پا هم ناراحت بود و حمل یک کیسه برنج با آن مسافت (تقریباً یک کیلومتر) برایش زجر آور بود. از او خواستم تا با ماشین سپاه برود، اما نپذیرفت. گفتم: حال شما خوب نیست و پاهایت درد می کند. گفت: اگر خواستی همین طور (پیاده) می روم و گرنه نمی روم. اسماعیل کیسه ۲۵ کیلویی را روی دوشش گذاشته بود و کیف دستی و چیزهای دیگری هم در دستش، به سختی به خانه آورد اما حاضر نشد برای چند دقیقه از ماشین سپاه استفاده کند...

راوی: همسر شهید اسماعیل دقایقی



کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



پیکان اداره؟

...لطفا بگوئید پدرم خودش را سریع به خانه برساند، حال مادرم خوب نیست... موضوع را به شهید بابایی گفتم و با پیکان اداره به منزل رفتیم. لحظه ای بعد در حالیکه ناراحتی در چهره اش پیدا بود برگشت. گفتم: چه شده؟ گفتند: حال خانم خیلی بد است... گفتم: تا شما ایشان را پائین بیاورید من ماشین را جلوی ساختمان می آورم. عباس گفت: نه! بامشین اداره نمی رویم. با ماشین خودم می رویم. در آن زمان ایشان یک ماشین رنو داشتند. من سوئیچ را گرفتم و هرچه استارت زدم ماشین روشن نشد! گفتم: پس باهمین ماشین رویم... گفتند: نه! به منزل یکی از اقوام شان که چند بلوک پائین تر بود رفتیم. ماشین جلوی بلوک پارک بود، ولی او سوئیچ را با خود به اداره برده بود! بالاخره به چند جا سرزدیم تا یک ماشین تهیه شد و همسرشان را بیمارستان رساندند. این در حالی بود که فاصله منزل تا بیمارستان پایگاه حدوداً یک تا دو کیلومتر بیشتر نبود!... آن روز گذشت؛ ولی همیشه در ذهن من پرسشی بود که چرا شهید بابایی با اینکه آن روز حال همسرشان وخیم بود، حاضر نشدند از اتومبیل اداره استفاده کنند! سرانجام روزی موضوع را با ایشان در میان گذاشتم. شهید بابایی لحظه ای سکوت کردند. آنگاه گفتند: من هم از شما یک سؤال دارم. اگر این مشکل برای یک درجه دار و یا یک کارگر این پایگاه پیش می آمد او چه می کرد؟... آیا او هم ماشین اداره زیر پایش بود؟...

خاطره ای از زندگی خلبان شهید، عباس بابایی - منبع: کتاب پرواز تا بی نهایت

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



اضافه کاری؟

اصلا به اضافه کاری اعتقاد نداشت. می گفت: وقتی می تونم تو زمان انجام کار، تموم کارهامو انجام بدم دیگه لزومی نداره که اضافه کار بمانم. همین و ریزه کاری هاش بود که برکت رو به زندگی مون آورده بود. خیلی حساس روی بیت المال بود. کارهای تحقیقاتی اش رو به خاطر بعضی مسائل محرمانه، نمی تونست بیرون از خونه پرینت بگیره و چون خودمون هم چاپگر نداشتیم مجبور بوداز چاپگر محل کارش استفاده کنه. در این مواقع، حتما برگه ی سفید از خونه می برد تا از امکانات اداره استفاده نکنه...

خاطره ای از زندگی شهیدداریوش رضائی راوی: همسر شهید

شهید حاج آقا میثمی

فرمانده سپاه شیراز ماشین خودش را با یک راننده برای برگرداندن ما به اهواز، آماده کرده است. حاج آقا میثمی گفت: من بلیط اتوبوس گرفته ام. فرمانده اصرار کرد. میثمی گفت: اصرار نکنید، اتوبوس دو راننده پایه یک دارد. یکی که خسته شد، دیگری می راند. بنابراین لازم نیست یک نفر به خاطر من بی خوابی بکشد. از طرف دیگر در استهلاک و سوخت صرفه جویی می شود... از ساعت نه صبح تا یک بعد از ظهر تلاش کرد تا با تلفن عمومی با خانواده اش تماس بگیرد. گفتم: حاج آقا، سپاه که پنج خط تلفن دارد، از آنجا زنگ می زنیم، پولش را به حساب سپاه واریز می کنیم. گفت: نخیر، می خوام از بیت المال به هیچ شکلی استفاده نکنم. اگر خودم کوچک ترین استفاده شخصی بکنم، دیگر به بچه ها نمی توانم بگویم از بیت المال استفاده نکنند... منبع: کتاب عبدالله

فقط یک زیرپوش؟

از گرمای هوا شده بودم یک پارچه آب. زیر پوشم رادراوردم و نشستم به شستن... یکی از دوست هایم رسید و گفت چی کار می کنی؟ گفتم نمی بینی، زیر پیراهنم کثیف شده می شورم! گفت تو این گرما؟! گفتم خوب همین یکی را بیشتر ندارم، باید بشورم که بیوشم! گفت آخه، پسر مسؤل تدارکات که یک انبار جنس دستش به باید یه زیرپیراهن داشته باشه! دیدم راست میگه. رفتم سراغ بابا و گفتم حاجی یه زیر پیراهن به من میدی؟! پدرش هم گفت، وقتی به همه دادم به تو هم می دهم...

خاطره ای از شهید حاج موسی رضازاده
منبع: کتاب بی قسم

ماشین بیت المال

بعضی از اقوام ما که از شهرستان می آمدند؛ رسیده و نرسیده گله می کردند. آخه این درسته که علی آقا ماشین و راننده داشته باشه؛ اون وقت ما از ترمینال با تاکسی بیایم، منزل شما؟ ما که تهران رو خوب بلد نیستیم؟! اما گوش علی آقا به این حرفها بدهکار نبودو می گفت: طوری نیست؛ فوقش دلخور میشن. اونا که نمی خوان جواب بدن. منم که باید جواب بدم. باید جواب بدم با ماشین بیت المال چی کار کردم...

خاطره ای از زندگی شهیدعلی صیاد شیرازی
راوی: همسر شهید



کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی

کیسول گاز

کیسول گاز خانه تمام شده بود و برای عوض کردن آن نیاز بود مسیر زیادی از منزل تا سر شهرک آزادیه قرچک می‌آمدم و کیسول گاز تهیه می‌کردم. ما دیدم شهید حجت که تازه از جبهه اومده بود با ماشین در مقابلم ظاهر شد. خوشحال شدم که کمک کاری آمد اما در ناباوری دیدم حجت بدون توجه از کنارم گذشت و بعد از چند دقیقه نفس زنان آمد و کیسول گاز را بدوش گرفت و باهم به سمت منزل راه افتادیم. در مسیر گفتم: بابا جون تو که با ماشین رفتی تا درب منزل، کیسول روهم داخل ماشین می‌گذاشتی که اینقدر اذیت نشی. اما حجت لبخندی زد و گفت: بابا اون ماشین برای بیت المال مسلمین است و من اجازه چنین استفاده ای ندارم...

شهیدی از جهادسازندگی، شهید ملا آقایی

مراقب اجناس بیت المال بود؟

توی عملیات بودیم که دستور عقب نشینی صادر شد. وقتی برگشتیم خبری از سید محسن نبود. احتمال دادیم که شهید شده اما روز بعد دیدیم سید خسته و تشنه و گرسنه با کوله باری از اسلحه و مهماتی که در حال عقب نشینی جا گذاشته بودیم داره میاد پرسیدیم: چرا این همه اسلحه و مهمات رو روی دوشت گرفتی؟ گفت: از بیت المال راحت نمی‌توان گذشت...

خاطره ای از زندگی شهید سید محسن حسینی

کلاه بیت المال

آخرین نفری که از عملیات برمی‌گشت خودش بود. یک کلاه خود سرش بود، افتاد ته دره. حالا آن طرف دموکرات‌ها بودند و آتش شان هم سنگین. تا نرفت کلاه خود را برنداشت، برنگشت. گفتیم، اگه شهید می‌شدی...؟ گفت: این مال بیت المال بود...

زخمی شده بود. پایش را گچ گرفته بودند و توی بیمارستان مریوان بستری بود... بچه‌ها لباس‌هایش را شسته بودند. خبردار که شد، بلند شد برود لباس‌های آن‌ها را بشوید. گفتم: برادر احمد، پاتون رو تازه گچ گرفتن. اگه گچ خیس بشه، پاتون عفونت می‌کنه. گفت: هیچی نمی‌شه. رفت و لباس همه بچه‌ها را شست. نصف روز طول کشید. گفتیم الان تمام گچ نم برداشته و باید عوضش کرد. اما یک قطره آب هم روی گچ نریخته بودو می‌گفت: مال بیت المال بود، مواظب بودم خیس نشه...

برشی از زندگی شهید حاج احمد متوسلیان، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



✦ کفران نعمت

دست در گونی کرد و تکه نان دیگری را از داخل گونی بیرون آورد. به من گفت، آیا این نان را هم می شود استفاده کرد یا نه؟ من سرم را پایین انداختم. چه جوابی می توانستم بدهم؟ آقا مهدی باکری ادامه داد. بنده خدا، پس چرا کفران نعمت می کنید؟... آیا هیچ می دانید که این نان ها با چه مصیبتی از پشت جبهه به اینجا می رسد؟... هیچ می دانید که هزینه رسیدن هر نان از پشت جبهه به اینجا حداقل ده تومان است؟ چه جوابی دارید که به خدا بدهید؟ بدون آنکه چیز دیگری بگوید سرش را به زیر انداخت و از چادر تدارکات دور شد. آن شب نان نداشتیم. قرار شد که آقا مهدی باکری، عصر آن روز زودتر بیاید و نان بخرد؛ چرا که شب در خانه ی ما با رزمندگان جلسه داشت. به هر حال آن شب دیر آمد و نان هم نیاورد. ظاهراً به بچه های تدارکات لشکر گفته بود که آن ها با خود نان بیاورند. وقتی او به خانه آمد، روی دستش پنج شش قرص نان بود. هنوز حرف نزده، رو کرد و به من و گفت: این نان ها مال رزمنده هاست. به شوخی به او گفتم: من هم همسر رزمنده ام. او خندید. من آن شب، نان خرده های شب قبل را خوردم.

خاطره ای از شهید مهدی باکری، فرمانده لشکر عاشورا
منبع: کتاب یادگاران، شهید مهدی باکری



برونسی و بیت المال

وقتی از سپاه برگشت گفتم: به من دستور دادن دیگه نرم جبهه؟! چشمم گرد شد گفتم چرا؟ سری تکان داد وگفت: آره تا خونه رو درست نکنم حق ندارم برم جبهه؟! بعد گفتم: اگر از سپاه آمدند بگو من این خونه رو دوست دارم نمی خوام برم جای دیگه. پرسیدم چرا باید بگم؟ جواب داد این ها میخوان پول بدن خونه رو مدل حالا بسازم، من نمی خوام این کارو بکنم. وقتی از سپاه آمدند. محکم گفتم: این پول بیت المال من سرسوزنی هم نمی خواهم بچه هام با همچین پولی تو رفاه باشن. هرچی اصرار کردند قبول نکرد. بعد هم خودش شروع به بازسازی خونه کردو سقف خانه رادریست کرد و رفت جبهه... پسرم از روی پله ها افتاد و دستش شکست. بیشتر از من عبدالحسین هول کرد. بچه را که داشت به شدت گریه می کرد، بچه را بغل گرفت و از خانه دوید بیرون. چادر سرم کردم و دنبالش رفتم. ماتم برد وقتی دیدم سوار ماشین سپاه نشد. دیدم داردمی رود طرف خیابان. تا من رسیدم بهش، یک تاکسی گرفت. در آن لحظه های سخت ماشین سپاه جلوی خانه پارک بود ولی از آن استفاده نکرد... بعد از احوالپرسی و چاق سلامتی، صحبت کشید به سفر حج او، و اینکه چه کارهایی کرده و چه آورده و چه نیاورده. می خواستم از تلویزیون رنگی سوال کنم، اتفاقاً خودش گفت: از وسایلی که حق خریدنش رو داشتم، فقط یک تلویزیون رنگی آوردم. گفتم: ان شاء الله مبارک باشه و سال های سال براتون عمر کنه. خنده معنی داری کرد و گفتم: اون رو برای استفاده شخصی نیاوردم. گفتم: پس برای چی آوردین؟ گفتم: آوردم که بفروشم و فکر می کنم شما هم مشتری خوبی باشی، آقا صادق. با تعجب پرسیدم چرا بفروشیش، حاج آقا؟ گفتم: راستش من برای این زیارت حجاجی که رفتم، یک حساب دقیقی کردم، دیدم کل خرجی که سپاه برای من کرده، شونزده هزار تومن شده... مکثی کرد و ادامه داد: حالا هم می خوام این تلویزیون رو درست به همون قیمت بفروشم که پولش رو بدم به سپاه، تا خدای ناکرده مدیون بیت المال نباشم...

خاطره ای از شهید عبدالحسین برونسی،

منبع: کتاب خاکهای نرم کوشک

کتاب شهدا و بیت المال، ناصرکار

... فهمیدم سر همان کوچه یک سبزی فروشی بود که در آنجا کار می کرد... اما دو ماه بیشتر توی این کار نماند، یکروز بادلخوری آمد و گفت: این کار برام خیلی سنگینه من از تقسیم اراضی فرار کردم که «گرفتار مال حروم نشم» ولی اینجا هم دست کمی از روستا نداره و با زن های بی حجاب سر و کار دارم... «سبزی فروش» هم آدم درستی نیست، «سبزی رو می ریزه توی آب که سنگین تر بشه...» از فردا صبحش رفت توی کار لابیاتی اما این کار هم پانزده روزی بیشتر طول نکشید و آمد و گفت این «لابیاته کم فروشی» می کنه، تو کارش غش داره، جنس بد رو قاطی جنس خوب می کنه و به قیمت بالا می فروشه و بعد دیدم یک روز با بیل و کلنگ آمد و گفت به یاری خدا و چهارده معصوم (ع) می خوام از فردا صبح بلند شم و برم سرگذر برای کار ساختمانی عبدالحسین آنوقت، روزها رابه بنایی می گذراند و شبها هم به درس و بحث سر جلسات شهید هاشمی نژاد و دیگر انقلابیون می پرداخت... شبها هم نوارها و اعلامیه های حضرت امام را در خانه گوش می کرد. او یکی از موزائیک های توی حیاط را در آورد زیرش را خالی کرد و رساله امام را آن جا گذاشت و رویش را می پوشاند...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

برونسی
عبدالحسین
سکینه

کتاب شهدا و زندگی شهید امام، ناصر کاوه

یا مهدی است در آن

اللہ

خیلی کم پیش می آمد که بچه هایش را همراه خود بیاورد... آن روز ظاهرا خانواده حاجی جایی رفته بودند و او مجبور شده بود محمد مهدی را همراه خود بیاورد... از صبح که آمد خودش رفت جلسه و محمد مهدی را پیش ما گذاشت. جلسه که تمام شد مقداری موز اضافه آمده بود... یکی را به محمد مهدی دادم تا از او نیز پذیرایی کرده باشم. نمی دانم چه کاری داشت که مرا احضار کرد... محمد مهدی هم پشت سر من وارد دفتر شد... وقتی بچه اش را دید چهره اش بر افروخته شد، طوری که تا حالا اینقدر او را عصبانی ندیده بودم. با صدای بلند گفت: کی به شما گفت به او موز بدهید... گفتم: حاجی این بچه صبح تا حالا هیچی نخورده و یه موز هم که به او بیشتر ندادم و تازه از سهم خودم هم بوده. نگذاشت صحبتتم تمام شود، دست در جیبش کرد و پول به من داد و گفت: همین الان میروم و "یک کیلو می گیری و جای آن موز می گذاری"...

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه
خاطره ای از زندگی سرلشکر شهید،
حاج احمد کاظمی فرمانده نیروی زمینی سپاه

احمد کاظمی

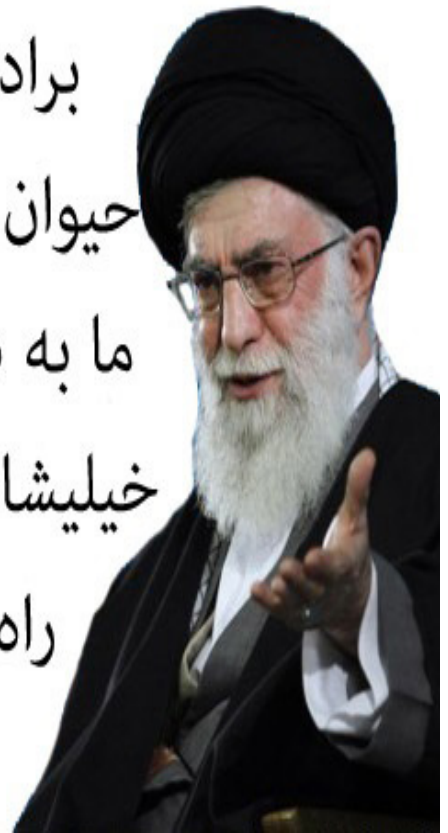
احمد کاظمی
شهید

کتاب شهید و زندگی شهید سال، ناصر کاوه

بایهت ادرکن

اینطوری الگوی مردم نمیشویم!

برادران! نمیشود ما در زندگی مادی مثل
حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به
ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که
خیلیشان از اولیات زندگی محرومند! در این
راه نه فقط از شهوات حرام، از شهوات
حلال نیز باید گذشت. (رهبر انقلاب)



سبک زندگی شهدا و رعایت بیت المال

در ۱۸ سالگی با شهید تارا آشنا شدم و در ۱۹ سالگی با ایشان ازدواج کردم. ماجرای بسیار جالب آشنایی ما هم از این قرار بود که برادر من زمان درگیری های پاره پاره به همراه دو نفر از دوستانش به کردستان رفت تا از این درگیری ها عکس و فیلم تهیه کند. عکس من هم در وسط قرآن جیبی برادرم بود. او در کمین گروهک ها افتاد. علاوه بر عکس من، کارت انجمن اسلامی همراهش بود و احتمال می داد او را شهید کنند به همین خاطر عکس من را به یکی از دوستانش داد. ضد انقلاب، برادر من را آزاد کردند، اما همان دوستش را به شهادت رساندند. در واقع عکس من در جیب شهید ماند. آنها پیکر شهید را در کنار جاده قرار دادند. بر حسب اتفاق آن روز ابراهیم از کنار جاده عبور می کرد که با پیکر شهید مواجه شد. ابراهیم آن شهید را با خود به کرمانشاه برده و جیب های شهید را بررسی می کند تا بلکه با یافتن مشخصاتش به خانواده اش اطلاع بدهد. ابراهیم عکس من را در جیب شهید پیدا می کند. چهره من در این عکس برای ابراهیم آشنا به نظر می رسد و نمی داند که این عکس متعلق به چه کسی است. سال ۶۳ شهید محمد کاظم، پاسدار کمیته بود و در پست حساسی خدمت می کرد. در اکثر مأموریت ها با موتوری که کمیته تحویلش داده بود تردد داشت. در یکی از روزها که پدر با بقچه سنگینی از زارچ به یزد آمده بود، پیاده در خیابان قیام عبور می کرد. شهید محمد کاظم پدر را با آن حالت پیاده می بیند و به کنارش آمده و تعارف می کند تا او را به مقصد برساند. پدر قبول نمی کند و برادرم بلافاصله خدا حافظی و معذرت خواهی می کند و دور می شود.

شب همان روز، شهید محمد کاظم در منزل از پدر بسیار زیاد تشکر می کند. پدر وقتی دلیل تشکرهای زیاد را جویا می شود، شهید محمد کاظم می گوید امروز وقتی شما را با آن حال خسته و بار سنگین در حال عبور از خیابان قیام دیدم، با تردید و به جهت احترامی که برای شما قائل هستم به کنار شما آمدم و از شما خواستم تا شما را به مقصد برسانم. دلهره عجیبی داشتم به محض اینکه شما قبول نکردید، بسیار خوشحال شدم چون من با موتورسیکلت دولت در حال مأموریت بودم و نمی دانم اگر شما تعارفم را می پذیرفتید، چطور از شما عذرخواهی کرده و قبول نمی کردم با موتور بیت المال شما را سوار کنم.

منبع: خبرگزاری دفاع

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاظمی



رئیس دستگاه قضا در آیین افتتاحیه
بیست و سومین مجمع سراسری فرماندهان سپاه:

**دست کسانی که به بیت المال
دست درازی کرده اند را نه از مج
بلکه از بازو قطع می کنیم.**

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



مهندس تو بودی؛ بقیه ادات را در میان!

شهید حسن شاطری در مدتی که رئیس هیئت ایرانی بازسازی لبنان بود، کارهای ناممکنی را ممکن کرد. در کاریک شعار داشت و آن این بود که:

«بهترین کار با بیشترین زحمت در کمترین زمان».

مهندس شرایطی را که بانک بین المللی با تأیید مجلس بازسازی و توسعه برای جاده ها و پل ها اعلام کرده بودند، می پذیرفت و می گفت: «ما باید جاده ای بسازیم که تا پنجاه سال ماندگار باشد». آنها می گفتند زیرسازی آسفالت ۲۰ سانتی متر و آسفالت روی کار دو تا چهار سانتی متر؛ برای عبور هشت الی نه میلیون اتومبیل.

مهندس در ابتدای کار، آزمایشگاه مرکزی خاک شناسی را تأسیس کرد و از هر ۱۵۰ متر نمونه خاک برمی داشتند و طبق نتایج علمی زیرسازی می کردند. در بعضی مناطق زیرسازی تا ۷۰ سانتی متر انجام می شد. آن هم برای عبور ۲۰ میلیون اتومبیل. برای عایق سطح زیرین زیرسازی هم ماده به نام ژئوتکستال از ترکیه، ایران و یونان وارد می کردیم. آسفالت روی کار هم پنج سانتی متر بود.

با همه این کارها هزینه تمام شده طرح ها، یک سوم هزینه هایی بود که چندین سال قبل انجام گرفته بود. شهید حسام می گفت: اگر آمار و ارقام را اعلام کنیم و مردم بفهمند که طرح های قبلی با هزینه چند برابر و کیفیت پایین انجام شده رسوایی به بار خواهد آمد...

منبع: کتاب معمار محبت؛ خاطرات شهید حسن شاطری

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



رعایت بیت المال در سیره شهید حسین املاکی

حسین نسبت به بیت المال خیلی حساس بود.

برش اول: حسین رفته بود دوره آموزش دافوس. در نبود حسین، از طرف سپاه یک قطعه فرش برای مان آورده بودند. وقتی حسین آمد مرخصی و داستان فرش را به او گفتم ناراحت شد. گفت: زهرا خانم! از این به بعد هر وقت من نبودم و از طرف سپاه چیزی آوردند قبول نکنید. نمی خواهم چیزی از سپاه بگیرم.

گفتم: عیبی ندارد. بگویید پولش را از حقوقمان کم کنند.

گفت: اما بهتر است از این به بعد چیزی از سپاه قبول نکنید. من هم قبول کردم.

برش دوم: قرار بود با حسین برای مدتی خانه را ببریم سنندج. نیمه شب بود که سلمان از خواب بیدار شد و خیلی گریه می کرد. هر چه کردم نتوانستم آرامش کنم. حسین بلند شد بیرون بعد ده دقیقه برگشت.

گفت: حسین آقا! پس چرا نمی رویم؟

گفت: ماشین نیست. ماشین خودم دست برادرم است و ماشین دیگری هم گیر نیاوردم.

گفت: با همین ماشین سپاه که جلوی خانه پارک است برویم.

گفت: نه! من با مال بیت المال بچه ام را به دکتر نمی برم.

گفتم: گریه اش را بگو از حقوق مان کم کنند. حسین زیر بار نرفت و دوباره رفت سر جاده، مدتی درسوز و سرمای زمستان ایستاد تا بالاخره توانست یک ماشین گیر بیاورد و بچه را بردیم دکتر.

راوی: زهرا سحری؛ همسر شهید - نیمه پنهان ماه، جلد ۳۲؛ املاکی به روایت همسر شهید

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی



قسمتی از وصیت نامه شهید :
 قدر این انقلاب اسلامی را بدانید
 و مدام در جهت تحکیم مبانی
 جمهوری اسلامی کوشا باشید
 و زندگی خود را صرف تحکیم
 پایه های این جمهوری قرار دهید ...

شهید باکری

شهید حمید باکری

راننده ی ایفا آمد پایین برود با بیل حمید را بزند. حمید به او گفته بود چرا ماشین را این طوری از توی دست اندازی می بری؟ داغون می شود مرد حسابی. من بودم دیدم. رفتم دست راننده را گرفتم، گفتم: «داری چی کار می کنی؟»... گفتم: «می خواهم زبان یک زبان دراز را قیچی کنم.»

گفتم: «می دانی اینی که برایش چوب کشیده ای کیه؟»

گفتم: «هر کی می خواهد باشد باشد. نباید زور بگوید که. حالا کی هست؟»

گفتم کی هست و وقتی شنید نگران خودش و وضعش شد و به دست و پا افتاد. حمید آمد صورتش را بوسید و گفت: الله بنده سی! من فقط برای خودت گفتم که امانت مردم دستت است. و گرنه... باز هم صورتش را بوسید گفتم: «حالا عیبی ندارد. برو سر کارت، ما را هم دعا کن!» منبع: کتاب: به مچون گفتم زنده بمان

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاویانی



شهید مهدی باکری

یکی از بچه ها تعریف کرد: ستاد کانتینری دارد که فاصله اش با چادر ستاد زیاد بود. آقا مهدی گفته بود با جرثقیل بیاورند نزدیک چادر. قادر زنگ می زند جرثقیل بیاید؛ اما دیر می کند. در این فاصله لودری از آنجا رد می شود حالا قادر روی چه حسابی به راننده ی لودر می گوید زنجیر ببندیم این کانتینر را بکش بیاور نزدیک چادر ستاد. راننده ی لودر از همه جا بی خبر از قادر حرف شنوی می کند و کانتینر را پدک کش می آورد کنار چادر ستاد. آقا مهدی باکری از اثر پی به مؤثر می برد. می پرسد: نگار این طرف ها اتفاقی افتاده؟ قادر می گوید: جرثقیل دیر کرد، از این جا لودری رد می شد، کانتینر را با لودر کشیدیم آوردیم. آقا مهدی می گوید: برادر طهماسبی منتظر جرثقیل نشدی کانتینر بیت المال را کشیدی آوری این جا؟ هزار تومان به خاطر این سهل انگاری جریمه می شوی. تو در حفظ بیت المال کوتاهی کرده ای...

منبع: کتاب: پا به پای یاران

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی

رعایت بیت المال در سیره شهید سید حمید میرافضلی

با بیت المال میانه خوبی نداشت. نمی خواست زیر دین مردم برود. رفته بودم تدارکات تا یک سری وسایل برای سید حمید بگیرم. مسئول تدارکات گفت: سید حمید چیزی از ما نمی گیرد. معمولاً وسایلیش را خودش از شهر تهیه می کند. خیلی تعجب کردم. رفتم پیشش و گفتم: چرا این کار را می کنی؟ گفت: نمی توانم. می ترسم بروم زیر دین مردم. اگر پولی هم از راه جبهه دست می آورد، در راه خیر مصرفش می کرد. مادرش می گفت: هر وقت می خواست به جبهه اعزام شود، کرایه راه را هم خودمان به او می دادیم...

منبع: کتاب پا برهنه در وادی مقدس

شهید حسینعلی مهرزادی

هر دفعه که به شهر می رفتم گنبد، وسیله ای با خودم می بردم. موقعی که زمستان بود بخاری برقی بردم. زودپز هم بردم که هم غذا توی آن درست می کردم و هم با آن اتاق را گرم می کردیم. یک روز به حسین گفتم فلانی برای خانه اش شوفاژ برقی آورده. گفت: هر چی از بیت المال کمتر استفاده کنی، فردای قیامت سبک بارتی... کتاب: ملاحظت برفی، ص ۲۹

پول شخصی ندارم، میوه نمی خرم!

شب عید نوروز سال ۱۳۶۴ به اتفاق از منطقه می آمدم تا سری به خانواده هایمان بزنیم. وقتی وارد اهواز شدیم کنار یک مغازه ی میوه فروشی توقف نمود و گفت: «عباس! چطوره قدری میوه و شیرینی بخریم؟» گفتم: «خوبه... مشغول جدا کردن میوه ها بودیم. ناگهان گفت: «عبّاس! من پیشیمان شدم میوه نمی خرم شما بخر.» من که در بهت فرو رفته بودم گفتم: «من هم، نمی خرم چطور شد مگر؟!» گفت: «پول ندارم... گفتم: «من پول دارم. ضمناً حواست کجاست؟! وقتی بنزین زدیم کلی پول داشتی.» گفت: «عبّاس آن پول، مال بیت المال بود، پول شخصی ندارم.»... گفتم: معذرت می خواهم. سپس با کلی التماس پول میوه را دادم و ایشان با قبول اینکه قرض می دهم و بعداً پس می گیرم قبول کرد. برشی از زندگی شهید سید محسن صفوی - کتاب: خاله اش را با تاکسی دربست فرستاد!

شهید محمدعلی رهنمون

گوشه ی خیابان نگه داشت و به خاله گفت: «خاله جان! پیاده شو.» خاله گفت: «خاله جان! من توی تهران غریبم، چه جوری بروم؟» محمد گفت: خاله جان! این وانت را بیمارستان داده به من که با آن مسیر بیمارستان تا خانه را بیایم و بروم؛ نه بیش تر. تا این جا مسیرم بود. بیش تر از این گناه داره. بیت الماله... پیاده شدند. برای خاله تاکسی دربست گرفت تا خانه ی پسرش... با ماشین دولتی نمی شود رفت تفریح؟ فرستادم اطراف اهواز، گشتی بزنم و چند جا را ببینم. به دکتر رهنمون گفتم: «تو هم می آیی؟» گفت: «آره. خیلی دوست دارم اطراف اهواز را ببینم.» راه افتادیم. از شهر که رفتیم بیرون، رهنمون به راننده گفت نگه دارد. پرسیدم: «چی کار می خواهی بکنی؟» گفت: «هیچی. برمی گردم. شما می خواهید بروید مأموریت، من که نمی آیم مأموریت؛ می آیم تفریح. ماشین هم که دولتی است.» پیاده شد، ماشین گرفت و برگشت... کتاب یادگاران ۱۶ - شهید دکتر رهنمون

شهید محمدناصر ناصری

فرمانده ی سپاه زیر کوه بود. بیش از بقیه نفت می فرستادیم در خانه اش. فهمید. با عصبانیت آمد سراغمان. گفت: «چرا این کار را می کردید؟» گفتیم: «خب، حساب شما فرق می کند.» گفت: «چه فرقی؟»

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی

الله

در یکی از عملیات ها که بر علیه منافقین بود قرار شد منطقه ای را بموشک هدف قرار دهیم. من موشک ها را آماده کرده بودم، و سوخت زده با سیستم برنامه ریزی شده :موشک ها هم از آن موشک های مدرن نقطه زنی بود. ایشان از عمق عراق تماس گرفت که مقدم آماده ای؟ گفتم: بله. گفت:موشک ها چقدر می ارزند؟... گفتم مگر می خواهی بخری؟!... گفت بگو چقدر می ارزند. گفتم مثلاً شش هزار دلار. گفت: مقدم نزن اینها اینقدر نمی ارزند. خیلی بعید است شما فرمانده ای را در وسط عملیات و معرکه گیر بیاوری که این قدر با حساب و مدبرانه عمل کند. هرکسی دوست دارد اگر کارش تمام است تیر خلاص را بزند و بیاید با این موفقیت عکس بگیرد... ولی شهید احمد کاظمی در کوران عملیات بیت المال و رضای خدا را در نظر داشت. می دانید چرا؟... چون "مولایش امیر المومنین(ع)" بود که وقتی می خواست کار دشمن را تمام کند، کمی صبر کرد نكندتا هوای نفس، حتی کمی غالب باشد و بعد "برای رضای خدا" قربتاً الی الله دشمن را نابود کرد...راوی شهید تهرانی مقدم



کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
خاطره ای از زندگی سرلشکر شهید،
حاج احمد کاظمی فرمانده نیروی زمینی سپاه

کتاب زندگی به سبک شهدا

احمد کاظمی
شهید

بیت المال

کتاب شهدا و زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه



دشمن باید بداند و این تجربه را کسب کرده باشد که هر
توطئه‌ای را که علیه انقلاب طرح بجزئی کند، استبداد و
کتاب‌پیسروی از رهبر عزیز، آن را خنثی خواهد کرد.

فرمانده شکر و پره شهیدان
۱۰ شهریور ماه سالروز شهادت

شهید محمود
خرمی

شهید محمود کاوه

توی بیمارستان مشهد به آقای خرمی گفتم: «اگر می خواهی بروی مرا هم ببر.» مجروح ها زیاد بودند و آقای خرمی گفت: «چشم حاج خانم... چشمم که به محمود افتاد دیدم دارد چشم هایش را یک جوری می کند که یعنی «با خرمی نروى ها، ننه... حساب کار دستم آمد ایستادم. خرمی گفت: «برویم، حاج خانم؟» محمود زل زد توی چشم هایم تا بشنود «هستم حالا. شما برو من خودم می آیم.» آن خنده اش کلی می ارزید تا دید نرفته ام سوار ماشین بیت المال بشوم. یادم هست آقایش می خواست برود جبهه. به او گفتم: «قدمت روی چشم. ولی با خرج خودت بیا. نشنوم یک وقت با بچه ها آمده باشی ها.»

منبع: کتاب: رد خون روی برف

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوه



شهید قاسم سلیمانی و بیت المال

هنگامی که فردی از خانواده یا نزدیکان شهید سپهد قاسم سلیمانی برای دیدار با این شهید بزرگوار به دفترشان مراجعه می‌کرد، اگر بطری آبی و یا شکلاتی را می‌خورد، به تعداد بطری آب‌ها و یا تعداد پوست‌های همان شکلات از شهید حسین جعفری که حقوق ایشان را تنظیم می‌کرد، می‌خواست تا مبلغ را از حقوقش کم کند. این نگاه و حساسیت به بیت المال و امانتداری در نوبه خود قابل توجه است و برای بسیاری از جوانان که فکر می‌کنند سال‌هاست امانتداری و حفظ بیت‌المال به فراموشی سپرده شده، قابل توجه خواهد بود...

منبع: کتاب: سیره ی شهدای دفاع مقدس – رعایت بیت المال و امانتداری

کتاب شهدا و بیت المال، ناصر کاوی

کتاب شہداء و بیٹ المال، ناصر کاویؒ

واکنش رهبر انقلاب نسبت به اهدای کتاب
از سوی چند ناشر دولتی به فرزند ایشان:

پول این کتاب‌ها را به بیت‌المال بازگردانید

به مناسبت برپایی نمایشگاه کتاب تهران، به برخی منسوبان رهبری بن کتاب به مبلغ ۵۰۰ هزار تومان داده شده بود. یکی از فرزندان که در جواز استفاده از این بن‌ها دچار تردید شده بود از حضرت آقا سوال می‌کند و ایشان پاسخ می‌دهند: استفاده نکنید و به طلاب دیگر بدهید.

همچنین در جریان بازدید برخی فرزندان حضرت آقا از نمایشگاه کتاب برخی ناشران دولتی کتاب‌هایی را به اصرار زیاد اهدا کرده بودند. این مساله نیز از ایشان سوال شده و ایشان فرموده‌اند پولش را حساب کنید و به بیت‌المال برگردانید.

کتاب شهدا و بیت‌المال، ناصر کاویانی



راوی:
مهدی فضالی
@Fazaeli_ir